

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۰۱

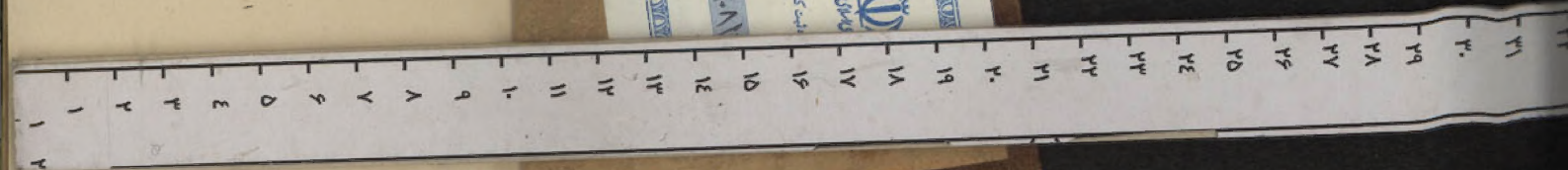
صفری

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مطهر در فقه امامیه
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۵۱۵
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	۲۰۸۱۷۸

صفری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مکتوبات دقایق الاخبار
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۵۱۵
تاریخ ثبت کتاب	۲۰۸۱



یارب بحق سید سالار - بهی گناه جمع گناه
 یارب بحق نور مصطفی ۱۲ بهی گناه اوستان کبر
 یارب بحق ذات صفات بهی گناه مکرر گناه

۱۷۰۱۰
 ۲۰۸۵۴۵



یارب بحق نور مصطفی ۱۲
 بهی گناه اوستان کبر

یارب بحق نور مصطفی ۱۲
 بهی گناه اوستان کبر

۱۳۳۷
 بهی گناه اوستان کبر

هذا ترجمه کتاب دقایق الاخبار

بسم الله الرحمن الرحيم

پنی بی زوال یثا ثمان بینی بی زوال
اکاه دارد و نامی احوال قدر قیوم یعنی فاجدل
واحد واحد به شبه لاریب عالم و انای ایش پرده غیب
توفیق در توفیق بدرم توفیق ترجمه حضرت بکرین تحقیق
تمنای کتاب دقایق اخبار نامی حدیث رسول محار
ارجمت توفیق حق سبحانی ترجمه کون من بود است
چشمین کون به زورده اخبار حدیث صحیح رسول نازار
کسی بود و پیری جماعت اهل جماعت کوش کران حیت
بسمه او بدین کشت بیان حقان مکن بقرآن باوران بهوش

باوران

باوران بیاد قومان خونین چکا چاک سخت ضرب گیان کین
پسای بکرین خوف کوفش باران بخاطر صبح وایوا
بلکم چه لطاف پایش غفار اشکریان ناز و بزمی کار
پری شفاعت شای براق سوا بنحو خطای اهل گناکار
یا حق بذات یا حق بذات توفیق در توفیق یا حق بذات
بدرم توفیق بشو صفاست بعلم نجوم نامه سخاست
توفیق بدرایت سبحان بدرم توفیق فضل گیان کیشان
بهروختی کسی پا و دم کوش جدار حیات جیاد برکش
تحرک اعضا کوش کوش چرم به بود کوشان بهو کر
قابض بهیت بهر چکل مرز و بهم غضب چنی بال
حضرت میا و به استخوانش بخوار و ستم مستان کیشان
بهروختی گیانش پا و پست با ندای میزد بهر سرفه خدا

با چوای قابض لحظه در ملت
 بر دختی با و او باق پا
 لحظه ملت در ای شخص دریش
 هر دختی گایش میا و وین
 دختی خلقت میا و او گان
 ملتش در اعضا یان ار
 و دواعی که در دختی نفس
 در حرکت بود و پای او
 چرخ و کشت او ندان فتوح
 اگر زانش ناور و ایمان
 بهو بقرا او مرد ضعیف
 نه مال پدر زن نه فرزند

و در نزد

وقت غرغره غلب مردان
 او وقت غرغره میا و و پیش
 جود میا و او پیش جم
 نگاه کرد اید چه هول سخت
 و آنچه خداوند یک نین دشت
 او عیب و دینش قتل
 هر کسان هر یکی در ویش
 زاری و تضرع چه در گای خدا
 اسر ویده کان چه نیمه شبان
 بلکم خداوند صاحب عدل
 ابو حنیفه اید کون بیان
 یار کوشک شکر ایما

شیطان کردش او سلب یما
 میو نابین شیطان روش
 بشکل عجیب در و و بغم
 میا و پیش شیطان بخت
 جی هول دشت تابوت نجات
 و سوسه زیاد شیطان بدکار
 بکرو و زار بدله پر ایش
 چه نیمه شود ابا و رو بجا
 در مان پری در و و در مان
 بدرو نجات جو تنگی حالت
 تپه خیز با غشه پی سلب یما
 یما کرد و ظلم چه سلب یما

یکی ترک خوف وقت فاته
هر کسی میویش ایمان ساله
هر کسی ای ته نورو بجا
البته ایمان مشوجه دنیا
هر کسی خداونش بکریم
بهونجاش جهای درد و غم
سکرات موت عجایب بهنج
فرست فرانو شیطان بدخت
جگر سوخته پری قطره آب
جه نوزش حرکت اوندارو تاب
لعین ماورو قدحی پرتاب
بعضی یخ و ستن اوند لیوان
جم دم او آوده ماروبه نظر
مراچو او آب قطره بدریم
ایدخو پری او سوخته جگر
مراچو او آب قطره بدریم
ای صنوعاته آورو بجا
هر تکه ای آب بدوم پنت
بنوشه پویت تمام بر حث
ارز تویش کرونو دم
مکرز و لعین ساقه و نه غم
جه دمای ساقه بازیم میویش
آبش ماورو لعین بر کیش

اولی

اونده پیش حرکت فری هین بجا
مراچو پیغم بدر قطره آب
دوباره ماچو شیطان کمره
محمدن رسول خدا
بکره اقرار بدوم پنت آب
اشرقاوت نواب عذاب
نیش طاقت پری قطره آب
هر چه او و اوچو اید ماچو تاب
اراید بو اچو نفوذ با اله
او بکافری مشوجه دنیا
اهل سعادت روش مکره
هم امام ویش حضور طاوور
حکایت کردن اید زکریا
زایدی شیرین تمام بی ربا
وضع که یاوا او بوقت زرع
یک رفیقش عیال صاحب دمع
رفیق شفیق آماش نابالین
لفظ شهادت بکروش تلقین
زکریا پشتش کردجه برلور
یا هیچ ندانش جواب ورد با هنر
براش بهر زایم بشی نسین
دوباره ایمان بکروش تلقین
دوباره هم روش چرخا جه او
بازیم برلور لوا پیش او

فرار بر اور باوره ایسان
براش بر جو دست بدابردا
اینه ذکران بی نور کشتار
لزا اندمش سانه شی بهوش
دیاز کر یا چان کرد کشاد
دوت ای برادر فیت خوشنور
جوابد برش نه او گفتگو
دو دفعه رویت به من چرخا
دوت ای برادر فیت شفیق
شیطان وارو بد چنی آب بر
واتم بد پریم تو کی قطره آب
بواجه عیسی اولاده معدت
بعاجری دات نمواچوم آن
شین و او یلا آورد و بردا
این چش کرم تا وار صد تا و
به دمای سانه باز اما بهوش
حد خداوند آوردش بیاد
کسی چنی من بگرد گفتگو
نه دفعه شادت بواتم بتو
دفعه سیمین بگردی ابا
من احوال ویم بکرون تحقیق
من چه شکند درون پر چه درو
آما بجواب بتا جیل تاب
مدوم پنت ای آبه برات

روم

روم چرخا و باره آما
واجه محمد نین پیتر
باز هم آمده لعین بد ذات
فورا بواتم نمواچون آن
دختی ابد واتم کر بزا بتاب
ایسته قول تو کرون اداه
محمد رسول اماش بزبان
حکایت کون راویان اجنا
دختی نبی لعم باو و مرگ ان
روشنی قابض مالش نه پوار
اتخوانش خاک نیک طلب کار
دریغ شیطان علیه اللعنت
آما بجواب سک روسیا
چه قین چرخا م جوابد کهر
واجه کس نه خالق مخلوقات
اورده رومی لعین مکران
تدش شکیا بریزا و آب
اشهدان لا اله الا الله
کیانش تیم به با مر سجان
بیانش کردن مقدر شمار
مال و احوالش پنج بش مکران
مار و مور کوشش مون اهر کس
به امر فرزان پادشاه غفار
ادبه ایماشش نبی سلط

یارب پی خاطر حبیب نازار ایمان اسلام کری نکسار
 یکله آستان رسول سرو حفظ کی رحمت یانش یکسر
 خصوص محمد عبده رویا شرمه روش آرندان ماوا
باب فی ذکر نداء الروح بعد الخروج من الجسد
 حدیث رسول ایدش کرد بیان هر وقتی خروج کرو روح آن
 صدای نه سما میوه نسر او دنیا تو کدشت یا تو بجا او
 تو جم کرد دنیا یا دنیا تو جم قلت کرد دنیا یا دنیا تو کم
 هر وقت نیزان او بته شور ته صد امیو و نش لغزور
 بدن قویت پر پیش ضعیف زبان جه کفار پر پیش نجیف
 پی چه کوشات هر چون کر زک و خسارت تمام پیر بقر
 وقتی نیزان او کس نه کفن باز هم ته صد اکران جو بدن
 اگر جات بهشت خوش موهنا بکره سیران مالون سرت

دوباره پاچو ای بنی لکم بد موهنا حالت ارشی جهنم
 پی چه تو شرمه نوردی پیوت رای هر روز دراز دیوانه شربت
 وقتی تابوت او کس نیزان باز هم ته نوال جه او مکران
 ارملت خیر خوش بجات ورملت شر ویران مالت
 و کر جه بدی نکردی تو واده عذاب یا و انت نوبه
 وقتی نیزان او پری نماز مکران جه او ته دفعه آواز
 هر چه کهم آرو مینه اگر نیک است نیک و بد بدینه
 بموافق حدیث رسول ای حدیث او بکره قبول
**الْمَرْءُ تَجَرَّعَ لِعَمَلِهِ إِنَّ كَأَن خَبَرَ الْخَزَائِفَةِ خَبَرًا وَإِنَّ كَأَن
 عَمَلَهُ شَرًّا فَخَرَّ الْخَزَائِفَةُ شَرًّا**
 هر وقت نیزان او جه لیوقر مکران و نش ته صد ابصر
 چه نوشت آورد جه آبدانی پری ویت وری نه جای ویرانی

چه دخت قوه پری دستگیری
 چه توشته بود رکت پری قهری
 بهال دنیا دیت کردی خریک
 چه چرات آورد پی یانه تارک
 اینچه حدیث رسول سرو
 بیانش کردن راوی معتبر
 هر وقتی شخصی بر شو چه دنیا
 خلائق پریش کران غوغا
 شیون و کز زاری میبشما
 هر کسی پی ویش کرد تا و آ
 چه او استانه قابض سالار
 مواج چیشن ای ناوار تا و آ
 از یوه چه من کران افغان
 امن مامورم بامر سبحان
 اگر چه مرده است نزار و تا و آ
 بیچاره مظلوم اوندار و گیکان
 اگر چه خداست نفوذ یا آله
 کشت مبان کافر چه دار دنیا
 هر کسی بچه بکرو پاره
 خدا مکر و دین او پاره
 هر کسی لباس بکرو سیاه
 جهان چنند رسول کرد نش تاه
 هر تاسیا میش به پی ملول
 فرض منتش منو سبول

به تاسیا

هر تاسیا میش بوجه بدن
 خدا و ملکان چننش بهن شمن
 هر کسی مویش بکنو چه بن
 بدو بکونا نش سپر نجه ناخون
 بعد دمو می کرد جیسا
 خانه میش سازان چه ناریا
 پنجه بضر برونه کونا
 دعوا مکر و او چننه خدا
 وقتی که غسل مشو یانه
 ماوران و بر خویش و بکانه
 لباس پاره انکشترو بر
 کلاهش بخت مبران چه
 رویش صدای بلند کرو
 بغیر انش و حق عالم مشنو
 ماچو ای غسل بحق خدا
 آسته لباس چه تن کر جیا
 ای باغت چه دست قابض بر آ
 هر وقت چه دیت بود در و جنت
 وقتی که غسل آب کرد و نش
 صدای مکر و ای غسل بوش
 آب خیل کرم یا خیل بوسه
 مرز و نم زیاد مکر و در د
 انفر قابض و ختی بر دش روح
 انضا بدنش یکسر من مجروح

وختی که غاسل دست مار ووش
بصد خزن مو اچو منش
آهسته بچرت ماور و نم
غذا بے سخت مدره پنم
وختی که کفن او کس میران
هم چس غافل میوزبان
بختی خدا مدروت رکند
ساق کفنم تو مکره بند
آزادی و ازوم چه قوم و خوشا
هر اوقات تاویزون ایشان
وختی بودیران مبران تباب
او چنی ایشان مکر و خطاب
مکن پیل بر تا فسرزدان
دواع بکرون چه او دلبنده
ارجوم هر ایدن یاوران یم
نکران ازیت آزار ایشان
چند سال پیشان نعمت کیشان
پری ایشان مانده مذمت
ویدارمان کناسحرای قیامت
او وقت سوار تاج و تاجش کن
چهره بدن من تا جمل مکران
چون کوشم دنگ فرزندان

در خانه

وختی میزان او دقبر تنک
چهره تاریک او میو بدنگ
ماچو وارثان ای یار من
نور دیده کان فرزندان من
من مال دنیا بچند مرات
جمع کرد پتان بچندی محنت
مال ابرام یکسره مند سباه
من قیاد بی کس نه چارسیاه
آرد احتیاج کلیم ناپتان
بدعای خیر یا خیر با حسان
ابی قلایه کردن محاکات
آوردن بکار شیرین رویا
فرمایشی امن چه رویا
یک فرستانی جی زید و ماوا
تامی قبران یکسره من ثوق
نور لیس خیرا چند طبق طبق
هر کجهم چه قبر ویش اما بدر
عروج کردش نور چه باله
چه این ایشان شخصی نا سپر
چهره قبرش طرزان چون سپر
بی نور و بی ثوق او مرد فقیر
سهرشی برافروز کار و زور
پرسا چه او مرد قسلا بفرین
پی جی توره نور چه تو بزار

جواش ایدوت اور ویرا
 عرض کرو قلابه ای اهل نزار
 هر کسی ویش بز به تحقیق
 اولاد صالح هم چنی رفیق
 چه دیار این ایشان غدا
 چه وقت به وقت نذر کای خدا
 چه شرفی دعا ای او یار
 نورشان چه فوق سما و یار
 فرزند من او ناصالح
 رفیقان من او کشت طالح
 پیچ که من دعا کردیم
 به توره من سر افکنده ایم
 ابی قلابه بیدار به چه خواب
 فرزند او شخص آورد به درویش
 پسر آن شخص کرد ابرار
 بگردش توبه رجوع چه گناه
 بگردش دامن قلابه نامدار
 بگردش توبه رجوع چه گناه
 بسوزد رون رو کرد چه خدا
 اسیر میرزا نکرد ازار
 و اشک بار به توبه استغفار
 بدیش ز فساد استورست
 مده ویرد فساد عارست
 بدیش ز فساد استورست

بنا بر این

همان قبرستان نورش خیزان
 نور او شخصه زیاتر چه آن
 و اش قلابه غایت بهویا
 به ظلمت قبر من هم رستگار
 وقتی که مرده میزان نه کجا
 میزان بروش او خاک ننگ
 ملک تلقینش نشان بهما
 ملک فوراً میبونه او جا
 درجه نکرین ملک نوزین
 انش زومان است بامر سبین
 حکم کرد ملک عظیم
 خروش ویت نبویه پریم
 او کس مزاج نیم قسم
 مرکب چنی کاغذ کم رقم
 او ملک مردم مجز و بقصت
 یک پارچه کفن درویش برت
 تفت کبر انکشت قلم
 خروش ویت نبویه تویم
 او شخصه فوراً خورش نبویه
 بری گناهش معقل بود
 او به نوبشتن حیا کرد
 کرزی بغب و نش درو
 وقتی ویت کرد و غیر گناه
 حیات نکرد تو چه باری نه

پرسوگین ای شخص نوزین
 بنین جبر دنیا شخص ب شیرین
 مواچان اینه عملان تو
 بهوت بریق و به گفتگو
 روز نه بهشت پیش بکشد
 جبرایع بهشت یار و برادر
 پاکه دیش وینو جبر و ضمه ضوا
 برش بر مویه عطش جبر
 از منافق است نیکو منکر
 بام هیبت میانش لبر
 صد آیشان چون رعد و تار
 چمشان چون برق بمو شکار
 بچکال زین کران و رانج
 شان پری او تمام بکساح
 پیران چنر خدا و پیغمبر
 بجوایشان بمولال و کر
 وختی که ایشان کران خطاب
 تا مال او ری مواچان جود
 بواب نوال من مطابق
 مواچان ای شخص من مطابق
 چند کران هر و نش دران
 کوپان بهم گوشت استخوان
 کورشان کور پرورش و جوش
 شیر جبر پستان مکر کفر و نش

بنوشه بضر چند کران عظیم
 امن چه کسم جیا کری لیم
 جمع گمانان خلاصه کلام
 مملکت مواز و منویوش تمام
 ملک بچوش بوینه طومار
 کرد کردن او عبده تا چار
وَكَلَّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ طَائِفَةً فِي مَقْعَدِ سَوْءٍ
 بود مانکر میانش لبر
 بفرموده امر پاشی داور
 کران نوال نه او قبر تنک
 بحکم خدا او میو چه تنک
 خدای تو کین چنی پیتر
 نمای کش و میان کام کره نوز
 بوجب ایشان او بک میاب
 بکر اسلامت در و جود
 دین من اسلام کعبه قیسه
 الله ربی محمد نبی
 مواچان او ملکان و لش
 مواچان خدایت و لون
 مواچان پش و نش و نش
 پی و تب بوینه عروس و امام
 مواچان پش و نش و نش
 حاضر نه او جادرا برادر
 شخص پر زینت و نه نوله خور

تک تک همه اعضایش میگوید
 عضو بدنش کشت میوتاب
 خود را شخصی قبیح المنظر
 چه گوشت بود کند ویش خراب
 به شکل و بدو تمام عجایب
 مبر رفیق او مرد غایب
 موچان این اعمالان تو
 مروت رفیق بر تاقیامت
 رزقه و زرع کران ز قبر
 جنتاب و کل او ندارد مبر
 لباس آبر و پوشان نور
 هر تکه محشر ز جانی بدر
فخرج الروح بعد الخروج والجسد بعد الى الغير
 رسول سرور ایدش کردین
 کوه فشان کرد به درج دین
 هر خست بنی آدم صدار غفور
 منزلش بیدار سوره
 مدهای تدر و ز روش عیان
 عرضی کرد و بش سجان
 مقرر فاشوم بر قد
 بشوم و بنون و بدایر جسد

افق

مرقض بود با هر خدا
 میو جسد کرد نگاه
 آنچه نه بین نه پنی جاک
 نه و کوشش وینه مردارک
 روحش چه جسد کرد و بزار
 ما چو ای جسد مسکین بزار
 ایام حیات هیچ داری پایا
 سیر کردی بعیش و بیا
 اید ما چو در دم روح خاطرش
 مشوید ما پری یاکه ویش
 پنج رو بود دستور سابق
 میو بلاشش او بیولا حق
 باذن چون پارت کسمه
 میو موی نو و باره جسد
 به بین دهن هم جبهه و کوشش
 خون سرش کون کرد و خوش
 زار و تفرع بی حد و شفا
 او پری جسد منالو بزار
 دوباره ما چو روش نباش
 زندگانی دنیا هیچ موی یاد
 تنها و بکس جای نازیک و تنگ
 اعضای شیرینیت کیلیان سنگ
 اید ما چو نودم مشوا سنان
 یکسان ویش به بین روحان

روز مضمین باز هم بود ستور
از نمراد و به شاه فقور
او میو بقر میو بد
نگاه کرد و بد تمام بد
چون ویریم پین چه دهن جا
نه پین کوشش کارش پین کار
کرم و مار و مور سر کون ویش
رویش چند زاری کرد پیش
ما چوای بد سکین جای
بینی فوک کرم و مور و ما
بنوت بر یاد زندگی دنیا
فرزند چنی قوم و اقربا
چند بجا بود بروی چیش
چه پاش او یک چه ایش
کرد عای خیر با خوش است
هری تو تخوای اجر کفایت
ایش فراوان شده زمانه
رویش تا یکماه دور خانه
میومد روز با قرا و خویش
کشتای گلشن که ماتن پریش
و از آن مالش به طور کفیش
که پریش لنگ کی پیش پیش
که هم قیام کرد و ادا
که بجز پریش کرد و ادا

اتح کار

ماور

که فرزند او کرد و سرور
که پریش بجزن کرد و سرور
جو ما مشو او نه بقر ویش
یک لحظه نگاه بجز ویش
بد و مای لحظه مشو نه بالا
پرواز کرد پین رو حیا
بد و مای یکماه شبان مذکور
میویانه او هم بضرور
ماه رمضان شبها عیدین
شب عاشورا میو بجزین
اضف آخرین چه ماه شعبان
شبها جمع میو بد وین
شب و جمع کس او و موت
به ام خدا اگر به فوت
یک غت زیارینش غدا
به ام فرزان پادشاه و تاب
صباحه عرض کو شاه سرور
نیو و ادا و عذاب قبر
و است لایق من رحمت خدا
پرک مؤمنان میو بد ما
عذاب اربو عود میو در سر
و له عود میو او پرک کافر
رویش بجز مشو نه او جا
هر به صورتی بین به دنیا

بصورت ویش بقبر میو بر
سویا ش بچم کشت سوادین
نذا کرد به امر خانه
رحمت من بود کجاست
اجتناب من کله بشما
ای غریبی من بابران بخاطر
ما چو کله توبه بانه کن
توبه بانه فرشته بشا
امانت بودم فرا موش
بدعا کجاست قلیل یا کثیر
بدعی خیر اخو حسنت
بکشد و فرج شو بدعا

الحمد

اگر بخردم اولوا و بر
یاران نامسرت یاوران یا
شب جمعه زو کران جمعه
طعامی و شبو یو چه یا
کاست فاخته کاهی صلوات
بویران جمعه به کویا
یا نه تیدا بو غیبت مردم
قصه لعل لعل کران عادت
غرا کله شوات و سوال از خدا
میان بکرین به طرف سر
رو چقدر دفعه بد نش سجد
بخط و شاپس میان بد و آن

ما چو ناسیر بیت به محشر
کرد یانه ویتان به تور دن قرار
کلفت مشغول بان بکر و دعا
به چه مردگان بان چه است
پری فردگان تا بهو نجات
به نامردگان بان ناراض
او یانه بهو چال جهنم
تعلیم دن کلفت کشت عباد
بهو فتنه مرده بقبر بران
نارزش ما چو نین راکدز
آوردن بجا شکرانه معبود
پایش چه ایشان میوزدان

راکان نین بویان نه جا لوان مسجد پر صفا خدا
 بلائی از اردار چنے عجات شب و رو بین شغول طاعت
 چه طرف دست میان بشتاب دستان چه ایشان میان بجا
 صدقش داون نه سپیل راکان نین بشان به ما
 چه لاهین هم میان ایشان مکر و فشار دهن چنینشان
 روزه ذکر م آوردن بجا نوزوم حلام چه خوف خدا
 کشت زبان مانع اضمایان او چه در صدر ایشان با او
 مکران نوال بدوین دو مرده چون کس پیدار بوفو
 مدد و جواب ایشان بجا نگرین هر دو میان بجا
 خدا و پیغمبر حینت بوران چون ایمه شایم به ایمان تو
 حدیث صحیح بکین بیان چه قدر شیرین رسول پاک جان
 شرح احادیث کون غرا تسمیه ایشان بوجاه

هر دوشه کی با دو واده ووت بکنه خال سکر موت
 او وقت زایش رسولک لال چه بین مردم گفتن و به حال
 نه ملایکه میان بنا لین مرا چا پیش ای مرد خیرین
 یک ویت وکیلیم پری روز تو مشرق و مغرب کوم جستجو
 یک لقمه روزیت نند چه نیا واده لواتن بشی به عقبا
 یکا ویت امن وکیلیم به آب مشرق و مغرب کیلینام آب
 یک قطره چه آب نندن به تو مهور بشی تو بر خبه رو
 یک ویت وکیلیم به نفس نما یک نفس عسرت نندن نگار
 کلام کاتب چه دما اوین میان نیالین اوین بدوین
 ایمه وکیلیم پر سیکو بر خاصیو خرابی با صمد
 نامه نوزوم کیران برابر یکی چه کنی هین به شتر
 ما چان بو آ به لاله با نیکو به ویت نالیت جوحا

وختی نامه مکر و نگاه عرق خجلت میوش نه کونا
 کردی سیرین و یار چه خوف کتا بجد و شما
 کرام کاتب موان پریش پشیمان بود و چه کرده ویش
 نگاه کرده صفت خانه ناکاه غرر اسیل سیو به یا
 جمع ملایک مذور او میان پایشین بدون و
 بعضی چه بدین بعضی چه بیا جمع دست چپ پر چه چشم قار
 مأمور پر اهر شقاوت کیانش بکیش ان بچند مرات
 قطران و زرخ پندشان نور ایشان موران بنا سقر
 به آیه شریف چه نص قرآن بیانش کون او جا که ایشان
ان کتاب التجار لفی سببین وما ادریک ما سببین
کتاب مرقوم و بل یومئذ للکذبین
 او اندر وضع تمام کش و ما باج اجمال فی ستم انجبا ط
 جمع دست

جمع دست است پر سعیدان بر زم و شیرین رو شستمان
 عله بهشت میوشان نور با شش عیالین کران مقرر
ان کتاب التجار لفی سببین وما ادریک ما سببین
کتاب مرقوم و بل یومئذ للکذبین
 شارحان هر تمام با شرا چه سوال کردن خستلا
 بعضی مواجیان سوال شکر روحش کران نه چه مگیر
 کران زنده وینه اول جا او چنی شکر کر و گفتار
 بعضی امان و اتن بفتوح سوال کران مقرر ابر روح
 بعضی مواجیان ایشان بدوینه روحش مدرو نصدر سینه
 بعضی مواجیان با مرقوم الخ روحش نه ما بین چه بد و کفن
 هر یک به نوعی کردن روتا کس نزانو اصل حکایت
 به قول امتح بعضی عالمان چه بدین ایشان اید کردن یا

ایدش فرماوان مجر صادق نوال نکر سکر بن برحق
 ایمه ذکر شایان کرین بند کس نزار نو بد چون و چسند
 بیکفیتش و یان کرین لال نکرین پاک ایمه بیج حال
 ای بر لولمخ ایوه به دینا بنو چار خیر باوران بجا
 لدرمن میان پنج فرضه نماز دوم ذکر زوت و اما بدینا
 جودنه قرآن بیج میان غفر نامان بهو بحضور
 طهارت پاک شش اسله ایان روشا قبر به ایشان عیان
 بنو نه خیر نامان تا بهوران در و بهجور
 کفتن روغ بهمنه خفات نگاه دارن ایوه امانت
 بهر شش بول کران هسته از غلب فرب قبر جو بهودراز
 حدیث هر کبرین نظم ایدش فرماولمخ سید سالدرد
 هر وقت خداوند صاحب مداد و لوح یکا به بعد ان کرد آرد لوح

به وقت مردن نه تنگ اوقات هم از سخت مکرش خلالت
 پوشه طهارت بهو و محبت و کثر پیش بهو معیت
 او از سخت او تنگی اوقات پر کن بهش بهو کفالت
 اگر به کناش جو بسند باقی به سکرانش بزان سیمانی
 کیان کیشانش نام بهو کناش بهر تاجه کناه یکسر بهو پاک
 و ختی که پاک به او کس بهو کناش لاتی بهو او بو مسل خدا
 بهو ختی عبیدی کرد آزاد مدرویش او مال زیاده
 تا مشغول بهو بیدار دینا یکسر غفر بهو به امر خدا
 بهر تاجه مردن نبوش آزار بدنش سالم مرد کناه کار
 کیان کیشانش هم بهو پاک بهر تاجه او بو کشته احسان
 او کس لا قی بهو بدو نفع کاهی نه آهر کاهی نزدی بخ
 اهل جماعت تمامی یکسر صلوات و بنور پاک پیغمبر

پادشاهی بر حق بیان در حق یاشاه پادشاهی بر حق
 فرد بی زوال قیوم مطلق در حق بدیم توفیق من بهر آنکه حق
 بر فرق سوار در حق بدیم توفیق پادشاهی
 دلم بادایم بگو نخصر در حق بدیم توفیق صد آنکه حق
 رویان تلچان صور اسرافیل در حق چو رشاخش من و چه قافیل
 یکی پی مغرب یکی پی مشرق در حق بیان برون ارباب توفیق
 یکی پی زمین یکی پی سما در حق پری قبض روح نامی دنیا
 یاکه گشت و جان با جرم صور در حق انش و قبح کسیر تمام مار و مور
 عدد عالم است کعب اللذبا در حق بیانش کون که هشتاد هزار
 چند هزارش من نه صحراندر در حق چند هزارش به دریا و به نهر
 سیاحت اسرافیل پیش چهاربال در حق به افریمن دانای کل حال
 مشرق و مغرب و بالبلبل در حق یکسورهش به پیش به آن

یا کز

یکی گشت انصافش باو کردن در حق او به خوف قهر پشای سبحان
 به پیش رویش لوحی آویزان در حق که لوح محفوظ سوا چنان به آن
 سازناش قار به در سفید در حق سما تا زمین طولش من به بد
 تاجه کوشه عرش او لوح اعظم در حق اول تا آخر مویوش من به بچم
 اول و آخر دنیا سراسر در حق یکسوره لوح کشت قضا و قدر
 هر وقت اسرافیل کرد نگاه در حق قضا بود مویوش قهر خدا
 او به تاب قهر مویوش بعضی در حق پرواز کرد و به او بکنو در
 هفت پده مکنو به من شان در حق اسرافیل مویوش زار و پریشان
 ما من پرده پندار سالک در حق از پیش من اسرافیل زجا
 هم هفتاد پرده چرخ جبریل در حق هر تابا و اما و میک شیل
 پس یکی نیز تا عرش اعظم در حق هم هفتاد پرده سازان به هم
 اسرافیل صورش کرتن زمان در حق مدینه منتظر بار سبحان

تا هر وقت و او پادشاه اکبر
تو صداجه نفع باوره و بر

نه دفعه پیش کرو پید
پان هر سه بکرین پید

انتر نفع فرع بکریم بیان
به آیه شریف به نص قرآن

قَفَرْنَا مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ

و حق نفع فرع میوه پاک
اهل زمین و سما خوفناک

و تا بابت نفعه سمک
نزدیکن یکسر عالم بودک

مکراد که نخله خدا
بکرو آرام نه او عرصه گاه

زمین چون کشته نه ملامطم
سما نخبش چون بحر قلم

زن عالمه یکسر نهند بار
طغدن مبان پیرته یکبار

شیطان به هیبت کز زوئنا
سراسر دنیا کیلو بدو

هر تا که چرخ دنیا نخر و نش
نوزله سخت کس نبی بهوش

بیانش کون به آیه کریم
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّعَالِمٍ عَظِيمٍ

نفعه

بنفط شیرین رسول اید فرمان
ار بود و سنش که نفعه نمان

به سام بیت زلزله استم
قدرتش من بیزوشن اتم

نفعه من بکرین تحقیق
اگر خداوند بروم تو ضیق

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ

فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ سَوَّاهُ

نفعه قوم عالم مبروت
هر صدفی روحی پیش او برت

الله شهادت عالم عرش
هم او ملکات مقرب نقرش

ایدهش فرا فلک صفا لطیف
تعریف شهید به آیه شریف

وَلَا تَحْزَنَ الَّذِينَ قَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالُنَا بَلْ أَجْنَا

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُؤْتُونَ قَوْلَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ

وَيُؤْتُونَ مِنْ فَضْلِهِ

رسول درو ایدش کو پان
اظهار کونام عالم شهیدان

سوره آل عمران

به پنج درجه ابر شد
 حضرت قابض روح نبیا
 غشای بدن پیوستن کفن
 مرده روان جمع نبیا
 بنی به محشر کران شامت
 به صد نفقه بر او خدا
 جودا خالق پادشاه بین
 و تشریف قابض بشو زمین
 به اول دنیا بر آفرین
 بقدر غیب ثوابه پیرایس
 بر خدا بشو نیده کشت دنیا
 قابض این شفت خیر یا بخار
 زنجیر ابر آورد صد هزار

۱۰۹

مالک و نزع خیر یا باشت
 به بیت قابض بیایا بواری
 فرماک لعین ابر به یقین
 شیطانی این شفت کر یا بناو
 دیار عریش حاضر به دلش
 به یک دقیقه هر چو ارسلیم
 به کمر سرباز یثرب و تنگ
 و تشریف ای آدم و تم بد امان
 به پن مکت من پیم رحیم
 غریب فریادش سر سینه
 و تشریف ای قابض پادشاه
 پیش از جبر قابض بهر

در کاف جهنم یکسر کرد کشت
 به یکایک کشتان لعین مردا
 عزت ناک که توجه رو زمین
 لواء مشرق او لعین برادر
 دوباره لعین برگردش تلاش
 کیدیا به تاو شیطان رجم
 نه قبر قوم لعین ناپاک
 به بونه توه پاسبیم امان
 مطهر و مود در کاف خدا ایم
 شکنش به سینه پر کینش
 کیانم به تن باوره و بر
 به بعد از اول و آخر

ز قوم و زنج کردت ندرون
کیات بغضب با ورون پررون
پنجه بغضب پیکاش سر
گفت نغز و ملعون کافر
نالہ نغز و شیلان لعین
آمان ترانک سما و سر زمین
نکه و نگرش با واکه سار
کیانش بر آورد با ورجب
چند نکل و نگر و نگر و نگر
برکشان کشان و نگر و نگر
کیش و نغز و شیطان لعین
به ام فرزند پارت کسین
برون بد و نغز و لعین مردار
کیش و نغز و شیطان لعین
او ان به سقر جاکش و ان قتل
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
قابض اید شغف و نغز و نگر
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
و نغز و شیطان لعین مردار
کیش و نغز و شیطان لعین
او ان به سقر جاکش و ان قتل
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
قابض اید شغف و نغز و نگر

عزیز

خداوند فرما شو پر کون
بد و نغز و شیطان لعین
غیر ایل در دم آما بغزور
به ام خدا امن هم نامور
کوان به بیت کیشان زار
ز آبر بقیله و نگر و نگر
قابض و نغز و شیطان لعین
کوان نامی لون بغزور
به ام فرزند پارت کسین
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
نغز و شیطان لعین مردار
کیش و نغز و شیطان لعین
او ان به سقر جاکش و ان قتل
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
قابض اید شغف و نغز و نگر
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
و نغز و شیطان لعین مردار
کیش و نغز و شیطان لعین
او ان به سقر جاکش و ان قتل
جود ما خانی ایدش کیش و نگر
قابض اید شغف و نغز و نگر

بفرم ایشان خالق اکبر
 کبندہ ضعیف جمعی نیاید
 فرما بکره قبض روح آن
 نالورند کسی نه جهان
 قابض تاجید کرد قبض کین
 دنیا خالی به این وجه آن
 قابض عرضش کرد بش لطیف
 ناکه کسی خبر بندہ ضعیف
 فرما کین ویت مبرست
 دنیا نمبو بجا و دان
 قابض نفعین پادشاه غفار
 کین ویش کیشا بزار بر بخوار
 وقتی نظر کرد خالق مستان
 دنیا چوں بین کس نین بیان
 تدفیع صد اکبر دش خالق
 هیچ ناما جواب خالق تبارق
 جویش واپشت غفار
 دنیا خالین و جد القمار
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَمَنْ أَمْلَكَ الْيَوْمَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
 احوال زمین بکین بیان
 چیش سوبه بر جد ما او
 بکوشه تیدا خالصه کرایه
 یحیی تبارق یا بو
 کله

کران بزرگه قطعش کران
 هم جبهه بالدی او بهشت مین
 بکوشه زمین بندہ رویا
 جبهه بالا او کرده پوشش کناه
 کران مجره بی زیاده کم
 کران پای پرک جهنم
 او باقی زمین تاجیل تاب
 نگر باویش هیچ حاد و حرا
 چنی او ماکه دنیا شانه
 کران ضیافت با مرد اور
 پرک معافی بود اهل بهشت
 بنوشان بشاد بکران کشت
 جود ما با مرپشت عظم
 به نصرت بایه دلیل
 حکم فرون پادشاه غفار
 سما پیچو بوینه طومار
 بر تاجیل سال دنیا هن ویران
 جود ما با مرپشت جهان
 اسرائیل چنی خبر تیل
 حضرت قابض چنی کمال
 هم زنده بیان شان بخضر
 اسرائیل فوراً هور بکر و مور

اکر کرو غفور غفور
 ہر شے بہشت برین ترتیب
 پر محمد رسول سرور
 لول بہشت اور ہم ہر دو
 زینش مابوقت لجا شہر
 روشنیہ ان عرب زون
 بقدر وبال بلند تر جہ فر
 پے اید تسبیح بر برق مانا
 بے کشت تبارک آمان جہید
 مکیلاں بد او پے روضہ رسول
 چون زمین ہوار نہ کر وہ شکر
 کر دشت سجده بش جلیل
 نشان بہشت اچان برضوان
 پر محمد رسول حبیب
 برق پریش باورن و بر
 آوردن براق تاجیل تاو
 سر زمین وضع قلعہ کجہر
 یک بال بہ زمین یک بہ نہاں
 نازک و نجیب خوار تر جہتر
 چون برق لامع مشو بدو
 ہر چند جہید آستان جہ
 نمایاں بنے ضعیف بن ملول
 فاما صفت صفا بہ صد و یک
 اور روضہ رسول نیش و لیل

ایدش بیان کرد پار شا غفور
 آنہ نش نہ رسول سرور
 کیش شایق امان جہید
 خزان تاوہ او مدارک
 واتن اسر فی کبر صد
 ہر افسیل و اتش او بحر شیل
 جبریل و اتش ایاں دین
 واتن یکھیل کبر و صدا
 و شتر اسلام علیک رسول
 واتن بقابض منت بین فرض
 قابض بوشتر سلام علیک
 جواب قابض ہم ناما و بر
 ہر عالم تو یک طبع جہ نور
 بارن نمیدن نصوحا مشہ
 او یک طبع نور ہے نمایاں
 ہر تاباؤن روضہ مبارک
 مشہ مخلوقات تو ہن بر بار
 امین و سہ و اچہ تا جیل
 بے او ہن اربوا چون این
 یکھیل فور اگر دشمننا
 جوابش ناما او ہم بے ملول
 جہ میں ایمہ سہو کر عرض
 ہوریزہ و پای روی لکین
 واتن اسر فیل تو ہم صد کر

سلا بکرد اسرافیل زبار
 ایروح لطیف تیز نازار
 چه صمد زمین هوریزه و پا
 ترغیب دوسه تو خوش گاه
 تو بخضر حسن داده حسا
 ولهم غذا بن سوال و جواب
 روضه مبارک فورا نقش ورد
 هوریزه خاک بغم و دود
 بهر است بهشت بخا ویش
 خاک ترغیب کشت زار پیش
 بهر دشت رسول نازار
 سرور و شالاجه تو زو بخار
 بدون و جبریل رهبر
 حله تو زمینش پیش نذر
 فرید بجبریل سر سرد
 آرو چه روی رت و اچه خبر
 عرض کرد یار رسول روز قیامت
 شون و حسرت چنه ندت
 بد فر کا نشید سادت
 رسول بفرمان پر سوم آن
 تاج و بر اقم آورد بخلالت
 پر تو بام و حب الوجود
 و آتش از این بهر شت فبات
 هر گشت زنج کر بکاسه سد
 و آتش پر دم چه حال است
 اسرافیل عرضش کرد بخضر
 اما بکفایت سا لدر
 انتم نامان بکیشان رحمت
 تو که ببارق لوا وینه برق
 یا واد بخضر ویش بیت نیک
 ناله بدر کاکرت العالمین
 سر هور دار به خاک حبیب
 جلد و استمال قیام و قعود
 هم قدر غضب قنات عذاب
 هر چه بپوش ما و دم بجای
 وعدت ان بنم عفو استم
 عرض کرد یار بنی کان رحمتم
 سر هور دار نیک شاه انیا
 رو که ختم حساب کنای
 سر هور دار نیک شاه انیا
 عرض کرد یار بنی کان رحمتم

در شهر

و آتش پر دم چه حال است
 اسرافیل عرضش کرد بخضر
 اما بکفایت سا لدر
 انتم نامان بکیشان رحمت
 تو که ببارق لوا وینه برق
 یا واد بخضر ویش بیت نیک
 ناله بدر کاکرت العالمین
 سر هور دار به خاک حبیب
 جلد و استمال قیام و قعود
 هم قدر غضب قنات عذاب
 هر چه بپوش ما و دم بجای
 وعدت ان بنم عفو استم
 عرض کرد یار بنی کان رحمتم
 سر هور دار نیک شاه انیا
 رو که ختم حساب کنای
 سر هور دار نیک شاه انیا
 عرض کرد یار بنی کان رحمتم

خداوند فرما جیب پاک ذات ماوروم بجا هر چه بوزخات
قوله تعالى وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ^{واقعه}

جود ما بامر پادشاه اعظم آید نهوا چون منم لوم
میون پاین سوار و به نرم بر و کشت اشیا ترا میوم
و لفظ زلالع به بان اشیا روحان میان سیر نوبه کیه
آرسته میان تا مبدن بحکم فرمان پادشاه ذ المکن
نفعه سیمین بکین بیان به توفیق امر پادشاه سبحان

قوله تعالى فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ

دک چهره پادشاه عفو فرما اسرافیل بفرستد
اسرافیل خیرا فرود ابرور زنده که مخلوق کشت نفع صدور
صدرا بفرستد اما اشکار اسروح خارج بر خبردار
اسجد خاک رکعت اعظم کشت زنده بان عظام ریم

مجموعه

هر چه بشوید انصای ویش به امر فرمان شاه به اندیش
روحان کشت لغور مکران پرا نظر مکران بجمع ابدان

اجا چهره زرع شان نهوا پر استقبال روح جان فدا
بحکم فرمان شاه خیر اندیش هر روحی شو پید بدن ویش
نوشته جسد پر روح شو زمین بر خاص سبدل شو
آسمان زایل زمین سبدل خلدن کبر کشت من معطل
به یک دقیقه پادشاه عفو حشر مکر و کبر مار و مور
در نه سباع و حشر طهور کرد و دیون افکنج ابرور
بر کام به هر کام غلطی که بود به ایدستان به او درو
به دما او ان خالق انام کرد و دیون انس و جن تمام
یکسر انس و جن تمام غاص کشت نامه اعمال درین برت
لکه مومن برت بهین نویسا که لیس کپیر شیرین

وَإِذَا الْجَنَّةُ أَزْلَفَتْ

اگر کافران او بیت چپ درین پیش نامه بغضب
دشمن مکران بعد رسیده روانه بر پشت نامه پر کنش
نگاه کردند با ادب نویسنده لیس ای غضب

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ

برپاشی ماچان وینا من بعضنا من مرقدا
مؤمنان ماچان هم کافران اینه او وعدن و ان مکران
هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

خلیق کیسرت برهنه که تمام کشت تشنه و گرسنه
شراره که باو طور مخروشد منفر کشت کیسرت
که بخوابش گفته که با ارکشته کوئی یا هر کس
جورعت میوه او شوشش نروش نه او شکاره شوشش عورت پوشش

نزال کون

نزال کردن عجله از حضرت رسول ص

راویان و اتر شریف عظیم کوشش جبر رسول نزال عظیم

عرض کرد با رسول شاه پرمایه بیان بکره معنی ای آیه

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْوُنَ الْفُجَاءَ يَوْمَئِذٍ

رسول ای شفت بگردن زار کتابه کونا نش اسر مردار

فرمای سائل سوال عظیم بر کچم ای بار نبرم

روز قیامت پادشاهی شسته حشر کرد آدم بدو از صف

صف اولین صورت مبرم حشرش مکران و بد چند چون

پرسان یکین بی نوعه الم فتنه کردن جبهه دوم

قَوْلُهُ تَعَالَى وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ يَوْمَئِذٍ

صف دوم صورت خیزر حشرش مکران بچند و اردوگر

و نشان یکین بی نوعه آزار و نشان اینه اهل رتبه خوار

تَعَاوَنَ لِلدِّينِ أَكْثَرُ النَّاسِ لِلشُّحِّ

صف سیم نایب و کور جبهین مردم کیلان بفرود

ناعد کردن جبهین مردم حکمت بین کردنان ظلم

وَإِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ تَحَكُّمُوا بِالْعَدْلِ

صف چهارم یکسر کردل بزر کردن اون به اعمال

قوله نعم انه كان مختاراً لا خذورا

پنجم خون و ریم جبهین جا کار نامشروع خلاف بار

امر شریعت و این مردم ویش که ریش یکسر کردن

أَنَا مَرْءٌ نَاسٍ بِالْبِرِّ وَتَقْوَاهِ أَتَقَمُّكُمْ وَأَهْلُكُمْ

مَنْ لَوْ أَنَّ النَّاسَ أَفْلَحُوا لَفَتَحُوا

ششم مجروح شکم ریش کوه زردی مردم و ایش

قوله تعالى وَإِذَا مَرَأَةٌ ابْلَغَتْ مَرْءًا

ام

هفتم ایستاده هم بود کند تابع لذت شهوت و بهر

قوله تعالى أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْعِبَادَةَ مِنَ النَّاسِ

هشتم چون مریض مکتوب است مانع الزکوة بامر خدمت

بِأَهْلِهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ

نهم لباس قهرمان بند کردنش غیبت جبه خود بی خبر

وَلَا تَتَّبِعُوا بَعْضَكُمْ بَعْضًا يَتَّبِعُوا أَمْرًا

دهم زبانش جبه یزید و اینهمه دهن پر جبه خون

اهل نمیه پانچ سخن چین رویا پیشه او جبه یوم الدین

یازدهم عریان برهنه می جبه مسجد مشغول بجوف و بنا

قوله تعالى السَّاجِدَ لِلْعِزِّ عَمَّا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

وزاد هم چون قیروش برین ماران صیدان کشت ابل

قوله تعالى وَحَرِّمُوا

راویان ماچان معاذ جبل او غلش کردن به شام مسل
 هر وقت بود با رفیق است او در غرت آه و نهدت
 چون دریا بی مردم بود موج استم بود و از آن فوج
 اول صبرش بودت و پا خشت کفش با هر خدا
 بران بود رخ او ان رستم دیدن خدا اوین بهیم
 قهر کردن بهر کیران مایه کردن ازین بهر مایه
 ناورن بجا فرمان بار و دم رنجان بدل آزار
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
 إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ
 ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ
 السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
 فوج وین بدین خنیر بر قهر و بشرد تمام بدگر
 خنیر

خشت کردن برن پا خنیر کاهنی نه آهر کاهن روی خنیر
 او انسته کردن به نماز توبه کردن به نماز نیاز
 قَوْلَهُ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ
 بیم هم بهر خشتان کلنگ شکم ز بهر بار بود رخ برن
 توبه کردن ندون زکوة آتش و رخ و نشن بر فلا
 قَوْلَهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
 وَلَا ينفقونها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
 اَلَمْ يَجْعَلْ لَّهِ فِتْنَةً فَمَنْ كَفَىٰ بِهَا
 جِبَالَهُمْ وَجَنُوبَهُمْ وَظُهُورَهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
 فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ
 بهر وقت سختی مشو بی زکوة بلکه صبر بدل بری خشتا
 اول که موزونه حسین جویش بود او هم بهر و قین

جودا پشتم هم چنه پلو کرد به سائل او مرد بد خو
حشر چهارم مکران جبهه غدايش سخت مکران بجز
اعاش جبهه کشت آن ور کشت کشتان او پر سفر
جبهه و شکر کردنش درو توبه کردن جبهه او گفتگو

قوله تعالى هم الذين كذبوا بآياتهم والذين

فوج تخمین او جبهه و شکر پر جبهه مکران بکیش
جبهه کوش مردم بر آن مخلوقات جبهه شکر تمام توبه
به وقت کناه جبهه مخلوق کردن ادب ازق مرزوق
توبه کردن او جبهه نادانی به توبه مردن جبهه دنیا فانی

قوله نعم يستغفون من الناس ولا يستغفون من الله

فوج ششمین و بچه و چون جبهه شکر زبانش برین
روشن سپاهین هم بوشه قبر برین پی دوزخ به بند و زنجیر

برین پی دوزخ بخوار یون برین بجهت پیشو بدله برین
کردن توبه جبهه در کابری شایه دروغ دادنش چار

قوله تعالى والذين لم يصدقوا الزور

فوج هفتمین بکلمه بار فون و بریم مذم او موب جار
کشان پی دوزخ ایدش پاد کردنش شکر کیم شکر

ولا تلتفتوا للشهاده ومن يك منها فانهم قلوبه

هشتم جبهه شکر شکر پاسته زرد ب جبهه دهن بدن شکر
برین پی سفر مرد پکن جبهه رو دنیا و ا کردنش را

ولا تقرئوا الزور انه كان فاحشه ومقتلوا ساء سبياء

نهمین جبهه فروش هین یا چکان ازق هاش هین یا

اشکم و دهن برین جبهه شکر برین پی دوزخ او مرد و فروش

کردن توبه هر ناکه مردن مال میبش بستم برین

وَالَّذِينَ يَكْمُلُونَ أَمْوَالَهُم بِالْبَنَاءِ غُلَامًا يَكْمُلُونَ
فِي بَطْنِهِمْ نَارًا وَسَبَّحُونَ سَعِيرًا

صفت همین بچهدرات کیشان بی دوزخ اوست
اعضایش کشت مجروح بزیانم زوفا ویش شو او مرد کم فام
عاق الوالدین بی توبه مردن فرزند او ان براه بزدن

وَأَنبَدُوا لَهُ وَلَاقِبَ لَهُ لَبِئْسَ أَهْلَ الْإِنْسَانِ

یازدم هم بهرست نایبنا دندانش دراز و نه شاف کا
لب سرنیش یادین بچم لب برینش یادین بشکم
به دشمنان پنهان ویم قرش برین بزرزد او کیم
توبه کردن بی توبه لوا واردنش شرب او هم بهرست

أَيُّهَا الْمَرْءُ الْمُبِينُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ وَخَيْبٌ مِنْ
عَمَلِ الشُّبَّانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَلَقَدْ

دوازدهم روشن و نه ماه بدر روشن و پرتوق او بهرست
موران بشاد او ان و نه برق کران سیدن پر بهر زرق و برق

اهل عرصه کشت با جبران یکسر عرض کفر بشاه بجا
اصفیه ملک یا خوا بنیا صد آیه وجه طرف خدا
ایشان پنج فرقه آوردن بجا کشت پنهان امام بهر ضعیف
عمل صالح کردن بجا بهر کشت ناسرعی کردن اجتناب

خبرشان ایدین بشان بهرست بکران سیرن کلکشت بهرست

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ

الْجَنَّةِ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ مُتَغَيَّرٍ وَلَا يُكْوَى فِيهَا شَمْسٌ وَلَا يَنْفَكُ عَنْهَا الْقُلُوبُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ وَخَيْبٌ مِنْ

ایدین فرمانوا و عملوا الصالحات و خیب من

چهل سال تمام کشت لطف و برکت بهر یو بهر شش کشت و برکت

به صد او بهرست بهرست بهرست بهرست بهرست

بود ماه ابرهیت بهمتا
 اول آخر جم کران یکجا
 جا که بلند می جوهر آشوب
 جم بود نو جانشلاق کیر
 آفتاب تاب کران مجرند
 به تاب کران مردم خود نو
 کشت کران عرض شاه اکبر
 نزاریم طقت شراره شر
 فراموش مخص نشان بسایه
 شاید بر سایه یادان بویایه
 خدایق نام کیر مد موج
 ملایک ایشان کران ترفیع
 اقصاف مؤمن و من کافر
 یتیم ساقی بام و اور
 سایه نوزین جمع مؤمنان
 سایه دغان بهشت افغان
 سایه طفت تاه تاریک
 کافلان تبه ایکس من خریک
 هم بر سایه عرش موقوف نفر
 عطی مکرو پادشاه اکبر
 امام عادل چه اول نوبه
 کسی جو آنی بکرو توبه
 باز هم و نفر به وار دنیا
 بختین کینا پیر صفا خدا
 بختین کینا پیر صفا خدا

چون

بودم شخصی بے وسیله
 برانندیش زنی جمیله
 او کس کرد او فعل قبیح
 به خوف خدا کیلو بصریح
 کی صدف کرد به پنهان
 هم دست چپش زانو بان
 که نقش بود او چنجه مسجد
 به صحرای خانه به نیک وجه بد
 بود ما بامر شاه گریه
 کیلو حضرت کران بر پا
 چادر نوزین به امر فعال
 عرض طول او نه هزار سال
 نه طن فخاص چه او پند پی
 هر ته به بایقوت نه اول پسند
 نویسیان نه سطر بام کریم
 یکا بسم الله الرحمن الرحیم
 یک الحمد لله رب العالمین
 بام فزان پادشاه حسین
 محمد رسول پادشاهی اکبر
 لا اله الا الله سطر خ
 قیاس به نقره سفید بر پا
 بهم بهادیر چادر شمشیر
 چادر شیرین شاه غیب
 به چادر تید اهناد به راضع
 بهم بهادیر چادر شمشیر

جمع صدیقان یکسر به تحقیق جبریز کوک بکر صبیح
 تمام عادلان نه محسوسه جبریز کوک حضرت عمر
 جمع نخیان بکرین یان جبریز کوک حضرت عثمان
 سر بر یکسر جمع غازیان جبریز کوک علی شاه مرد
 جمع فقیان به کرد اصل جبریز کوک معاذ جبل
 جمع زاهدان تمامی بکار جبریز کوک ابو ذر غفاری
 کرد یقین شاکر و پرتاب جبریز کوک ابوبکر
 کرد مؤذن تمامی دلوش جبریز کوک بلال حبش
 جمع شهیدان و بدندان جبریز کوک امام حسین
 کرد زنان تمامی همه جبریز کوک شاه طاهر
 قوله تعالی يوم ندعو اهل اناس باطنه
 میگردون پاست اکبر حاکم خداوند قاضی به غیر

فرا بکر

فرابکر بیو اصل فضل فرابکر بیو صاحب عدل
 مخص کران نشان پی بهشت بکران سیه کورن کلاشت
 فوجی تمامی میخوشتاب اوپر بهشت کرد شتاب
 جمعی مدیک راه کورن لیثان بتا و بیت پران جیشان
 ابوه بی بهشت نشان تاجیل نین مخص بهج کس دلیل
 دلیل امیه باچان اصل فضل مخص فخرن شاه صاحب عدل
 فضل ابوه پیشین بکرین و اتن از ظلم کرایه لیجان
 که چنان به کهم بو چه شخو بدی نیکی هم باو
 صبرنا کردن باو ظلم و بد کواه هر ویشن پاشا صد
 و اتن دیارن بحسن و شوه نشان به بهشت تمامی ابوه
 و الناکه الغیظ و العافیه الناس الله تعالی المحسنین
 هم فوجی و بکر میو تاجیل ملایک لیثان هرین دلیل

موجان فضلی ایمه من تقوی
فرمان مرقص نشان په بهشت

تقوا مان کردن په رضا خدا
مورین بشاد چه او صراوت

وَسَارِعًا إِلَى اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَجْعَلُونَ لِقَاءَ اللَّهِ يَوْمَ تَأْتُوا سَامًا أَوْ تَفْتَرَقُونَ فَمُتَّعْتُمُ الْمَيِّتَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ تَكْفُرُونَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

هم فوجی دکر آمان برون
ملایک خبر سران چه آن

وازن صبح و شام نفقه کریم
مال و یان داکه او یتیم

قرآن مرقص تمام بد شاد
چه باغچه بهشت یا و ن براد

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَةً مِنْ زَمَانٍ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ سَاعَةً مِنْ زَمَانٍ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ

فَقَسْرٌ مِمَّا أَنْفَقُوا لَكُمْ مِنْ فَسْرٍ وَأَنْتُمْ أَكْثَرُ عَدْوٍ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هم دکر یو فوجی جو دما
دودم چه خا و پین ایمه چه دما

مفق

مرقص بیان او ان هم بناو
دما پنج فرضه ایمه په دعا

مشان بهشت یکس شتاب
همور شتیم دست چه در کا خدا

قَوْلَهُ تَعَالَى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ

هم فوجی میر تمام بحضور
چویش نشان هم موریزا نور

مخلصیم سر جمع اولیا
مبغوضیم پیس دشمن خدا

اون مرقص او جمع نورین
مشان و په خوف په خلدین

هم فوجی میو او ان برون
تاجیل مکلفه ایشان په جنان

پرسا لیشان ملائک بقار
جواب مدرن اهل سوزه دار

ماچان مرقص ایوه و بجم
بقول خدا و ای آیه عظیم

قَوْلَهُ تَعَالَى وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ أَعَدَّ اللَّهُ

لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

هم کوی میو نام بچ پینا
بورین بشاد په روضه عینا

مفق

ملائک لیسان پرسان خبر جو ب مراد او ب کبر
 هر وقت مصیبت یا اوبو بیا کشت کردیم صبر ابر سجا
 صابر بچیم صبر هر کار و بار شاکر بچیم به امر حیا
 وَالصَّابِرِينَ إِذَا أَصَابَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا
 الْبَائِسُونَ الْفَاقِعُونَ

جم به مخلوق به صحر ابر
 به تاب کر ما شرا شرا
 شفاعت که آدم هوش
 آدم بر آس به بر باک
 بشان بخدمت نوح اولو العظم
 کردشین بخدمت نوح بغیر
 مر عیسا دیم و نم پن پار
 هم خوار و خفیف رکاب حیا

بش

بشان بخدمت حضرت خلیل شفاعت کرد به شاه جلیل
 ابر عرصات کبر بلیل کیران دامن خلیل جلیل
 خلیل بلیل درو جو ب امن حیا مین به شاد و تاب
 و اتماسل مخلوق تمام اینها یکسان با و نه او مشگاه
 جو ب مکران تمام به نیز میان بخدمت رسول شرا
 غلامی کبر مکران برادر ما جان یار رسول شرا برادر
 بک شفاعت تمام مین پاک بشو بخدمت پادشاه پاک
 رسول تا جیل بونبیه شفاعت کرد پر استان
 و نه ساجده کمزور زمین به سوزین بیدیه زمین
 به بوجه پروردگار احبب من سید الار
 به بود از خاک شاکستین به بود به قول مکرین
 خدا اید فرما و بکشتگر به بود به قول مکرین

بر هر دشت خاک رسول نازا
 اما بشار به اندوه و زار
 عرضم بر ایدین پادشاه غفا
 بگری دیون آستان یکیا
 تا خلق ویل دور بدر
 تا خلاص بابن جبر عرش
 شفاعت او بکوش قبول
 دیون تمام کرد بر یک و طول
 بگردش دیون پادشاه لیلیف
 بضم نض ای شریف
 پاشان و اتن جبر تفسیر
 لکونه اوند عالم و فیسیر
 و بکس شاه به اندیش
 بسیار ویت یک عبدوش
 بکرم حساب او مرد پر فام
 پنجاه هزار سن بنیو تمام
 باور بخیر رازق مرزوق
 یک ساعت حساب تا مخلوق
 جبر دیون ویش خالق اکبر
 اول و آخر آوزم فتر
 جبر بکرم قیقه خد غفور
 مکر و دیون و جوش و طیور
 اول و آخر آوزم فتر

او بعد است

او بعد است پادشاه است
 ستان و قصاص شاه شاه
 و اذ الوعوش حشر

تا منی روح هر چه نه جهان
 حتی پشته کرد و دیون
 جود ما با پادشاه بباک
 و حتی و حشر کشت بران و خاک
 ده جبر و ایت شوی بهشت
 مکنه سیر کلکت بهشت
 ناکه صالح عجل ابراهیم
 قوچ سما عید و به ترس و بیم
 حار غریز بقدر موت
 نعل سیلان بحکم خدا
 بدید بقیس ناکه محمد
 سگ اصحاب کعبه بحکم محمد
 جود ما با پادشاه است
 تراز و نیرن ماورن بکلا
 سر جان نیرن بقول رزق
 و کفر دار و او چنی یک ساق
 کفر است او تمام لورانی
 پری منات اهل ایمانی
 کفر غیب او سیاه بر خطره
 پری منافی هم پری کاشنه

هر کس سگین بود ازین او شو بهشت بدون
 هر کس سبک پوش او کفن برین روانه کفن او بر کزبان
فَأَمَّا مَنْ تَفَلَّكَ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِلِّيِّينَ وَأَمَّا
مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ
 فرون به حدیث در این بخت دست به عید برور بخت
 اول که در دشت خروج کرد چرخ نه سقف خانه درو
 بش نرنگ نانویش زرد میوه کدش او مرغی سرد
 اخش بکجه کشت میان چای جایش میوه کشت اقربا
 شیط لعین بیدین نالان سیر به او بی سلب ایما
 کز خواند بیاد و بدلو خیسختش نبد نامرلو
 وین این به دخت نرنگ نیک و بد او کشت بهر بیان
 بهر چه کوشش بهو شکار تام مخضر فاعل محنت
 است نر

است نرنگش بهر لبش میو بر پا اولش کان بکرم خدا
قَوْلُهُ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
 وین بدن بهر کاتبین باد فرمان پادشاه مبین
كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ
 دست دو پاهم چنی زبان مدد شاه بهر این وجهان
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 یکایک بار مار به حضور به پای و بدن پادشاه فغور
 اول او در جمع قاریان پر سو و نش قادر سبحان
 قرآن پر رسول کونم بیان توفیق توهم بدن یکسر زبان
 چیت آوردن لایق بو کلا نوقات بود پر الهی قهار
 مرض کرد کرم من خوب است شب رو تغزل بیم به تلووت

خالق بفرمانت فروغ ملائک و ائق مکر و دروغ
 ارادش اید بیوا چان پیش ناش شهر بود و بد کن خوش
 جردای قار مارن و لمتند پرست و نش و بچون و چند
 بد نام بود دولت و نعمت جدیت یار بر بد مشقت
 غمخس کرد بی تو عفت کردن پیچم جبر مردم در بیغ کردن
 خداوند فرما ترک کرد درو بد شهادت ملک یک کوف
 دولت اید بیوا چان سخن پی رضای خدا نکردی سخن
 جرد و ادون ماران غنائی یوسر ش امر خدا
 سوا چو پیش خدای تبارک من پشتمش چنی تبارک
 ندانم تو بوشی بی غزا غزا بگری پی رضای خدا
 غرض که دیا من لوازم جبریدن یا و نام بقتل چند جبر کفر
 تا آخر ابر و دیم کردن هلاک چنی برون دیم غلطان بیم نکاح

خداوند

خدا بفرما دروغ مرادت اید بی تو بفر
 غمخسایت کرد تو جبرین نام بر تابو اچان بتو سوار خج
 ابتدا هر که کیشان پی سقر جبرین مخلوق مذمت محشر
 و بت با صوابان رسول سرور فرزند سون جبر شرک صفر
 یک جبر صاحب آنا بر زبان شرک صفر حیشن که بیان
 ایند فرموده رسول خدایت بشکر صفر فرمودن ریت
 یارب پی خاطر رسول بد کلمه داری که اسلام صبر یا
 جود ما فرما رارق مرزوق یعنی جبریل صدرا که مخلوق
 هر کسی ظلم و دشواری با بو بیوق ویش برست و رو
 صدرا کرد جبریل زدم هر کس جبر و نیالیش کرانم
 بیو بدون فانی نام کرد و ق ویش تاه نام
 بیان جبریدن خلائی بخوش پری یک شخصه و افر

صاحب عدالت پادشاه جلیل رجوع کرد او بجزر شیل
حق یانه تمام در بدست رخصت بکره تمام خاموش گشت
جزیریل فرژا ویش کنز به خاک عرضی کرد بشاه بے باک
عرض کرد یارب زندن دنیا چه کو بادرم نه آخره کاه
خاقان بکر سرا جو پیش عمل صالح بستانه پیشش
در بر درم تابون ر با خلاصی بان به اعتراف کاه
به دو طلب کاه بکره عرض فاشش نظر باورد
شمار ذننه کور حسنت باقین پیش بن امر نبات
و چنه اند کور حسنت برن بخت بدون ه
بفضل صحت پادشاه بجان به آیشد یک چهره حق ا

قوله نعم ان الله لا يظلم شيئا قال ذرني وان مات حسنة
بضاعتها ويؤتيه من لدن اجر اعظم بها

جودا جبریل عرض کرد یا اله
طلب کار شکت معطله نه جا
کنا طلب کار بیز به کردن برن و زخ و چون و چند
جودا جمع مار بنید
اون به سید تمام به حال بر خوف پریم به پایه دیون
او بن به سید تمام به حال بر خوف پریم به پایه دیون
خداوند پیشان کرد خطاب کیا نام بی تان رسول و کتاب
عدل و صلح بکره بیان امر و نهی من تمام به عیان
تا کیسه میان بران امر و نهی تو نیان و پیکان
خدا پرور رسول خوشنوا با کون است تو
رسول مهورش ویش موز و کنا ثنا کرد بشاه بے باک
چند شاهد من تمام معتبر دست و پاچم تا می کسر
کلام کاتب زمان و کنا یکسر حضور شاه بکره

برین و زخ تمام او کرده
 بخت پیشو زاریو ازوه
 رسول سرور ایدش کرد پیا
 کو هر فتن کرد و در ج دنا
 اکثر مردم او به زخ موت
 به فرزندش کنش موفت
 کو هر عذاب کنش بوفت
 به فرزندش موفت
 تائب جمع اگر بنه پاک
 بود با مامور پاک پاک
 و بار عذاب نبوش و بر
 به شرف جمع منور
 بخت عذاب کنش موفت
 به فرزندش موفت
 بقدر کناه بکشو عذاب
 به بن آتش شاره پرتاب
 به شرب فرزند بختور
 و ستم به کون فرزند موفت
 بفریب چو مرغ ابل ملکی
 ماورای پیش او یک بیت
 صد اکران تا جیل تاب
 به فلک جاکه وار و نش شرب
 به برین و زخ او هم تاب
 به بخت کنش مردم عذاب
 به برین و زخ او هم تاب

اول

او به آتش زار است
 و طشت با نذران جوب
 خون و دیشان مرزو بود
 هر کس بش کیشان آزاد
 کشت عذابش بود و قطره آب
 و باره زندش کفر به عذاب
 کرد و زار پر قطره آب
 ز قوم و زخ مارن بشتاب
 تمام ریخته گوش مرزو بود
 درین پیش منوشو او زار
 بود با مامور پاک عذاب
 غیرت به او تابوت پرتاب
 به بن هم به تابوت مامور و بر
 به بنج و بنج جان چهل سال
 به بنج او و یکم هزار سال
 کرد و او را سزاوار
 کن به مال او بنج و زار
 آخر به آخر تمام بخلول
 مار و زبان او نام محمد
 باور کرد و جودم یا محمد

نالش میاد و بکوش رسول
 شود زین پادشاه صد
 عرض من این شاه فوج اجماع
 ناله اتم من کردن بد حال
 خداوند فرماشته ایش واردن
 امر و نهی من بجا ناوردن
 و باره رسول کرد شفاعت
 به خوش و نش صاحب عدالت
 نشان ملائک ناوردن و بر
 پر شفاعت سالار محشر
 جودا با مر پادشاه عظیم
 میونسید با جبهتم
 سرش به آسمان دشمن زمین
 دهن مشرق و مغرب کربت یقین
 کرد صد مار جبهتم
 مقصد من به کون بدین دهن
 نامش هر کشتن با ستمناک
 کرد صد نام و بی باک
 جبریل مدد و جبرائیل کاست
 معصوم چشم بود چه در کاست
 با چو جبهت رسول سرود
 اسن با مردم پر پیچ فقر

نارنگ

شارب الخمر و تارک تصدق
 را بخوار چه مانع از کرمه
 به خیم کشت پریم کن جیب
 مشغول مسجد بحرف دنیا
 او هر پنج کرده مدرن پیش
 نشوئند و نه لقمه و نش
 شود بر ما و مار و بیغم
 هر و هر پنج پر جبهتم
 هم امیر با ما ورن و بر
 اشکم بزرگ چه خود و بیخ
 چپ رت کلان و نه دیوانه
 بران بد و فرخ و بی فتنه
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي
يَتَغَيَّطُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
 های نیم و راورن و پیش
 لب زبانش کرد بکیش
 شکم پر آتش بویه تنور
 چه میشت او نین نش و نور
 خزانه النار کیشان یقار
 بران بد و فرخ ایشان هم زار
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ مِنْ بَطُونِ نَفْسِهِمْ

نَادُوا بِصَلَوَاتِهِمْ سَعِيْرًا

چهار باره مارن سلطان و مير نوكرن چون ملك ايشان چون خيز

بكن كنن بر جهنم وزن نه آهر بخوار و ستم

ناركن تصدرة ماورن بگر اوكن كشت بذر بركت تغير

برن هزخ ماورجه ايشان ركن تغير حال پر ايشان

قَوْلُ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

مانع الزكوة ماورن و بر بحكم فرمان پادشا اكر

شكست آس اما و نه كوه برن هزخ بزار يواندوه

يَوْمَ يَجِيْ تِلْكَ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ تَصْخَرُ مِنْهَا جِبَالُهُمْ

وَجَبُوهُمْ كَالْكَوْكَبِ

هم زناكران ماورن بگر روشن هس نياد و نه كف قبر

جه عورشان كيم مين جار مارن بدرون او اكن بزار

صدا و نه

صدا و نه ايشان تمام خشك كشت

وَلَا تَقْرَأُ الْوَيْفَ اِنَّهٗ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيْرًا

اير قفت مارن بدرون زرين و ايشان ورن جهنم

جه ديواند اروش هس تغير مقذوفان ايشان ماورن بگر

مقذوفان بودم برت ايشان هر يك هشتاد و چوب مارن ايشان

برن بسجين او اير قفت شيت و ديوم تمام باخون

ايضا چار كروه ماوران پوشن يكشان بزار كشت بركت كيش

يك بيع و شتر اكر دن بخون و اردش جوبين ركنه دوزخ

يك نفقه كرون په عمار منتقل ايان مين به و بار

يك نفع هس حاجت بدر او حاجت بوجه و ايشان زيار

ركن تغير ماورن ايشان خدا كرو تكلم ايشان

خدايه ايشان تمام فضيلت بركن برون دوزخ به اير بركت

همه غیبت دارند چه میدان
کف کشتن او که بایه میرد
کفر دارد

چار کرده ایضا مارن بدیون
زبانش ثقیل زوفا میوش
اخرین جبین و مین فتنه
شاه دروغ کتم کشته
وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ مَذْهَبُ بَيْنِ ذَلِكَ
لَا إِلَى هَذَا وَلَا إِلَى هَذَا قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَا تَكْفُرُوا
الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ
هم چار دیگر ماورن و بر
بکن کنان به صحر احر

عاق الوالدین قطع کنند رحم
روشان بین سیدان و پادشاهان
بفاق الوالدیک شش خوب
همسایه رنجها شش خوب
عاق الوالدین برن بسجین
فوله تعالی واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين
احسانا وبذبح القرى واليتامى والمساكين
والمجاندين الغريب والمجاندين المحتاجين

بالحسب وامن السبيل

مارن کرو ہی جبرم محشر
ماورن ایشان بپایه نمرن
نور کیمشال خیرش بوزیر
و ان کان

وان كان مثقال ذرة فخير او ابره

بحکم وزن پادشاهان
تاج مرصع نیرن چه سر
برت آتش اونه اعمال
سورن بودی نونه عنون
شویجاوشن او مر لطیف
فاما من اوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا
يسيرا وينقل الى اهل مسرة

و ان كان مثقال ذرة فشر او ابره

و ان كان مثقال ذرة فشر او ابره

و ان كان مثقال ذرة فشر او ابره

اینه وسته ایراده خدمت
اگر بوفضل برن جنت
فاضل و عال شاه بهشت
و کر بوبعدل درن خدمت

بہت پیش نامہ اعمالش
اوہم جو دما بد بدو مالش
قطرے و زخ پوشان بقا
تاج اہرین پر نہت
دست کردن روش بونہ قمر
پایش نیرن نہ ہند و بنجر
پرک جہنم ہر اس جہاد
جہاد اہر اعضا شس مباد
بہ امر فریاد شک لطف
بہ نص قرآن بہ آیت شریف

وَأَمَّا مَنْ أُوْثِقَ كَسْبًا وَرَأَىٰ ظُهُورَ فَسُوفٍ يَدْعُوا
ثُبُورًا وَبَصُلًا سَعِيرًا

جو دما بہ امر پادشہ قہار
ماورن و برنامے کفار
میان نمیدن کشت مت خیر
درن منتظر ہے امر بجا
مکر و خطاب قہار قدیم
لایمن الیہ یا تمکم نذر
درن جو اب کافر بد خو
ہچکس نوان بیان امر تو
خطاب مکر و جمع انبیاء
نوان پیش ایوہ جہ دنیا

انہی نام

انبیاء نام کرن سجد
شا کرن برت معبود
امرو نہی تو کرد و اتیم پیشان
دروغ کرن ای کینہ کیشان
بغیر مہوش ہر باورن
باوجود پیش و انابے بان
پے تقویٰ قدر نام انبیاء
امت سول ماران بکوا
مدد کلہر امت رسول
جہ قول این کافران ملول
کافران کیسہ کرک شتاب
جہ قول ایشان بکرن عتاب
جہ آخر کار آمان بین
چہ طور فرمانان حال پیشان
ضد اوند باز ہم ہر سول ایشان
چہ طور فرمانان بحال ایشان
امت سول کران بیان
اصدا آوردش قرآن پیمان
بہ امر و نہی بود و وعید
ہر کی بکرو و او مہو سعید
ہم کار و بار کشت پیغمبر
جہ قرآن اکہ میت بیان
بقول رسول بکردش اظہار
کشت کردن تہذیب کافر کا

خطاب کرد باورن احمد میوزیون سلطان سرب
اما مقصودیش کن سخاک شاک کرد به یزدن پاک
فداوند فرماید سالار به کار آت بر خیر در
چون کردن رت اوین و به پاک جگرناه ایشان یکسر بان پاک
احضرت باورن بر آید شادی بکن ایوه به آید

قوله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء
على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا

برن کافرن بفران ق کشت وین هم چشم زرق
پنج خنده ملک مالک ایر هر یک ماورن چنبره از بخیر
جمع کافرن ماورن بیکر دست بسته بخت ز بخیر
به امضا و به چون و چنبره به کافرنی بی شیطان ماورن
کشت غل و زرخ کردنشان بران به وزخ بکشان بکشان

شان

مش نه آتش کافرن به پیر مسوزن چمن آه ز بخیر
آرزو کلف میان به برون عودش کن و به چنبره
ماورن مالک سقر به بکشت شرا شرا
شیطان لعین ایوه وین وین قول رسوین کردن کذب
چنبره کرز آه مرین وین وین و ماورن به وزخ شان

كَلِمًا اَوْ اَدْوَانًا نَخْرِجُوا مِنْهَا اَعْدَاءَ اِيْمَانٍ وَقِيلَ لَهُمْ
ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ
بِآيَةٍ فِيْ ذِكْرِ الصَّالحِ اَلرَّسُوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اگر خداوند بروم توفیق احوال صراط بکرن تحقیق
برو که صراط به امداد و ر جهان وزخ کیش با سر
بحکم فرمان خالق کبر تمام مخلوقات لیش کرو کز
بقول رسول هم نفس را آیه شریف کردنش با

وَأَنَّ مِنْكُمْ آلَ آوَادٍ هَٰكَانَ عَلَىٰ نَبِيِّكَ حَقًّا مَقْصُوبًا

باریک تر جز تر به شمشیر تار یک تر به شب و به سیاق
 هفت قطره صراط بر دل رکن هفت قطره سه هزار سال
 هزار تن بیکند از سر داشت هزار برادر بر قهرش پیداشت
 چه هر قطره مکر نوال مردم کردند تمام به طلال
 آن قطره پرست ایمان نه نش مانش یکسر پرست
 قطره هم پرست به نماز رکن و شرایط تمام بر لواز
 نیم به رونه چهارم زکوة از کرده بویشش نجات
 پنجمین به حج ششم به وضو غسل خابت تمام شطراو
 کدو اش به آب تنگ طیار و کر نه جوسات سزاش بنار
 هشتم پرست به باب و دایه قطع صلح رحم مال بمایه
 اگر بایز ناوردن بجای فوراً سزاش بنار سبایه

آمدن

ایدهش فراوان سبب لار ایدش فراوان سبب لار
 بزرگ کشتی کهنه به کرداب بزرگ کشتی کهنه به کرداب
 کس کس ناوین به فرف مرط کس کس ناوین به فرف مرط
 فوج وین برق کذر مکرو فوج وین برق کذر مکرو
 فوج سپین چون طر تیز رو فوج سپین چون طر تیز رو
 فوج نجین چون در جوان فوج نجین چون در جوان
 فوج ششین پرو ناتوان فوج ششین پرو ناتوان
 سیر و پیدا او بلدره لار سیر و پیدا او بلدره لار
 بعضی بود بعضی هفت روز بعضی بود بعضی هفت روز
 بعضی به یک ل بعضی به سال بعضی به یک ل بعضی به سال
 بعضی بشک سوزین به غم بعضی بشک سوزین به غم
 به ملا لکان پرست خبر به ملا لکان پرست خبر
 قرنه مدرن ملا لکان پرست قرنه مدرن ملا لکان پرست
 مخلوقات وشی به بل بان سوار مخلوقات وشی به بل بان سوار
 اشقه بان یکسر کشتی تاب اشقه بان یکسر کشتی تاب
 مخلوق به میت تمام کشتی تاب مخلوق به میت تمام کشتی تاب
 فوج وین چون بالامیر و فوج وین چون بالامیر و
 فوج چو ام چون آب تیز رو فوج چو ام چون آب تیز رو
 فوج ششین پرو ناتوان فوج ششین پرو ناتوان
 سیر و پیدا او بلدره لار سیر و پیدا او بلدره لار
 بعضی بود بعضی هفت روز بعضی بود بعضی هفت روز
 بعضی به یک ل بعضی به سال بعضی به یک ل بعضی به سال
 بعضی بشک سوزین به غم بعضی بشک سوزین به غم
 به ملا لکان پرست خبر به ملا لکان پرست خبر
 قرنه مدرن ملا لکان پرست قرنه مدرن ملا لکان پرست
 مخلوقات وشی به بل بان سوار مخلوقات وشی به بل بان سوار
 اشقه بان یکسر کشتی تاب اشقه بان یکسر کشتی تاب
 مخلوق به میت تمام کشتی تاب مخلوق به میت تمام کشتی تاب
 فوج وین چون بالامیر و فوج وین چون بالامیر و
 فوج چو ام چون آب تیز رو فوج چو ام چون آب تیز رو
 فوج ششین پرو ناتوان فوج ششین پرو ناتوان
 سیر و پیدا او بلدره لار سیر و پیدا او بلدره لار
 بعضی بود بعضی هفت روز بعضی بود بعضی هفت روز
 بعضی به یک ل بعضی به سال بعضی به یک ل بعضی به سال
 بعضی بشک سوزین به غم بعضی بشک سوزین به غم
 به ملا لکان پرست خبر به ملا لکان پرست خبر
 قرنه مدرن ملا لکان پرست قرنه مدرن ملا لکان پرست

فوج قوی میان میان کنار
 مویان بچم صراط چنی نار
 زاله نزارن بکران گذار
 یکسر بان جم اول کشتزار
 بکره دراز اول به یکبار
 اسیرین مومنین مرزبان بوار
 به خوف و ترس کمران تاوار
 جرئت نزاریم جی صراط گذار
 موزیم تا و شداره آ نار
 جبرئیل با چو چون بکر دینا
 ابوه تا بویرن پیدا
 واتن بکشتی ایسه چه دنیا
 عبودش کردن را وایر پرده
 خالق مفرما سجد و نشان
 ابوه تا جلیل باوران پیشان
 خطاب کرد پارسا اکبر
 تمام سجدان باوران و بر
 پایه نشان یکسر چه عنبر
 دیوارش نام چه شک از فر
 نقش ز بر چه خاکش ز غفر
 به ای عطر و بو مارا بر یون
 رخص فراح اهل جماعت
 بهر که ویشان کشت بان رحمت

از حضرت

اهل جماعت یکسر بدش
 شان بزرگ پد وایه مر لو
 به دنیا هر کس ادب کرده
 او روه پریش بهیو پرده
 هر کس بلوب لوا بوش
 او مزی را که ند و پیش
 بجای مانو قیادیش نوجا
 چون مشغول بین بحرف دنیا
وَلَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا
 یکسر سجد مخروشان پدرا
 ویشان موزن بو بحر سینا
 تمام ایمان به پایه غبر
 مؤذن ماچان اته اکبر
 یکسر لوان چی کرن خروش
 تمام سجد مومنین بکوش
 وقتی مواچا اته اکبر
 زلزله مکنو چه صحر محشر
 فدا یق چه شسته جرن
 پیران یارب پادشای سبحان
 اینه انبیان یا غوا و لیا
 بدوق وزینت یردن نهجا
 کرو خطاب است رسول
 امرو نه من کشت کن قبول

پنج فرض نمسجد کردن عجت
 موی آن ایشان تمام بر حجت
 تمام سجد دنیا سهر
 بذر کوه قیس بر بحر شینق بر
 تار فضل بن اوان بهرشت
 کرن سیر کاکشت بهرشت
 بر امر خدا روز محشر
 عجد به عجد مودن و بر
 حسابش کلنج فروخته شتر
 شترش به خیرش فیض یار
 خطا کرد پادشاک اکر
 مرد کناه کار برن پاسقر
 یک آدم و یکشان بقار
 بهر ابرن به نزدیک نار
 شد آبرو تاک تنای فرد
 فرما جبریل بر پند جو مرد
 بپوشش به دار دنیا
 رفیقش بین چنی علما
 شاید بهینه اهل علما
 آمو سکین بخشید کناه
 جبریل پر بود مرد ضعیف
 مرد و جوب او مرد خفیف
 مواجو دله به دار دنیا
 آشنا بهیم چنی علما

و به

دوباره خدا خطاب کرد
 فرما جبریل بر پند جو او
 او چنی کسی بین بر فیق
 او چنی عالم بهر بود شفیق
 بواش بی من چنی کسی
 او دوشش دشت علما بسی
 خداوت جبریل بر پند بهشت
 عفو کراه بهر کناه زشت
 بفصل خدا شنشای عظم
 متصل بین او هم بعالم
 ایدش فرمودن شای لولاق
 امر و بخشش مع من عجب

باب فی ذکر جهنم و صفات النار

به امر فرمان پادشاک عظم
 بادین بیاد ذکر جهنم
 او دشت جهنم مودن نه بند
 هفت هزار رنجر زبان کردن
 سه هزار رنجر هفت هزار ملک
 بزور یکران او دشت شک
 کرفش مردن ملک هزار حال
 آواز زفر او شد چل سال

او را آیدم من مکان بعد معوا لها تعظا و نه فدا

11

ممکن بادش زیر تخت زمین اور و ماورن او بر زمین
 حکم فرما شاه بی امان جلا چپ عرش موبدیا
توب بشیر کا القصیر کا تہ جمالہ صفر الہ
 خط میو جہ پروردگار بشان جہنم اورن نگار
 شان جہنم اورن و پیش چشم ہزار بخیر مکر و بکیش
 نالہ زفرش ہم بے طور میو جہ شش ت میان بران
 کشت میان بچوک بونہ بعر جہ نالہ زفر جہ خوف سیر
قوله تعالیٰ فی قوی کل امة جائیلة
 صد از قش مشا با صدال جہیت مردم کشت میان چال
 تمام امبیا و اہل بیت نفس نفسی ش کسے پوش
 حبیب الرحمن مہر بن عمر نفسی نفسی ش اون جہید
 سیمو جہ رسول خاتم کتب او بر مواجہ امت امتی

دوزخ شزارہ مکیشان پدشا مخلوق جہیت کرن افشا
 ماچن ای آتش شش ت کو بشن ز کرن بشن خوشخوان
 بشن خاشعا بشن صابمان بشب بیدار بشن قائمان
 بشو بر ما برہ رجوع مخلوقات یکسر ہلاک جہید
 شہزادہ آہر زبا تر مہو پہنچ کشتن جہ کشفو
 جود ما جبریل مواجہ پیش بشن تان خاموشن تیش
 بہ اسرین کرم دیرہ توبہ کار خاموش بر پویت آزارہا
 یکقطرہ جہ کشت دین کنا کار جہرئل مار و مٹ نو بوزار
 خاموش مہوا بہ امر داو بکرو آرام جہ محشر امشر
 جود ما آتش بحکم اکبر نہ شعلہ جہا و بریو و بر
 یکا جہ بالا بکرو قتلار یکا جہ بین یکا جہ یار
 کشت امبر محشر بکران میان ایدم یونچم رسول پاک جان

مکر و صداجیریل ر بهر حال اتمم بود چه خبر
 جبرئیل عرض کرد تیرسور خوف است بخاطر ماور
 او غبار و توزست کرجیا فور اسخس کرد شاه انیا
 جو دما به ام خالق کسبر توز خاک سر سید سرور
 بگوش بود چون مور باران پر آتشش به مایه بان
 دوباره جبریل بگوش گفتار لویه مبارک پاک کرجه غبار
 پاکش مکرور رسول مهرش موعود پرده او پر آتش
 دوباره ماچور رسول پاک تن او توز و غبار پاک کرجه غبار
 پاکش مکرور رسول سرور موعود بحجاب امت و آبر
 جو دما عید ماور و بر جبهه یزین کیشان خورشید
 حسناش کم سیات زیل کیشان به دوزخ او مردن شد
 برون به دوزخ بخوارینوزار یکموج دیدش دست کرد ببالو

۶۱ کرد

عرض کرد یار به پادشاه غفار ایدش فرماون رسول سالار
 بریزد اسیرین هر جمیع خدا بنخواویم شاه بی همتا
 من زاریم کردن بهشتا برود اسیرینم یزین من جبرئیل تو
 عرض فرمود این شاه بی همتا امن جی شخصه بکرن جیا
 مجبور شویمش نای صاحبکم برن بهشت ای مرد پرغم
 یارب بجا بخت شاه شفا رحمت بخوش پر کشت است

باب فی ذکر الایواب جهنم

به ام فرما پادشاه عظیم بکرن بیان در کا جهنم
 هفت در کافش است یک جبهه یک نام هر هفتش بچین بک
 رسول و بت جبریل امین بیان ساکن هر هفت بکره بیان
 جبرئیل و تیش رسول ندیم اسشان این در کانه عظیم
 افریده جاکه سن فی دوم من عظیم شکران رحمت

یمن سقر جا گوک پرت چارم الهی پے شیطان پرت
 پنجم حکمہ میں جاگہ ہو د سیر میں پے نصاریٰ موڈ
 جبریل جہنم زبان نش کر بند رسول پر ساوے چون و سپند
 پے چھی جہنم نشے خبر دت تو پرت رسول روڑ
 فرما کہ ہنم بکرہ بیان تاس ہنم لے ہو عیان
 ہنم جبریل بکرہ آشکار پات تو بوش کنای کبار
 رسول ایشقت کنای زمین بے ہوش فوراً رسول امین
 جبریل سرش بکرت نہ آغوش برتا سخی چون آما ہوش
 فرما جسیر غم لے زیا کیف فوق منہ یکسر و اول
 دت جبریل رسول خوشخو کرا تم ہر وزخ مشو
 عرضش کرد بلی اہل کبار ہو ہر وزخ سوچو با ہر
 رسول ایشقت کرد ازار اسریمان ریز چون سیر و

ہای تہان

پری آستان کردش زار کوناش اسر و اس
 جبریل صیش دت کرد زار دہتر جان پنجم لے جار
 رسول دت جبریل پے چھی کرش جہنم ملک تو روح الامین
 دتس تر سوم بوئے ماروت سوزوم با ہر یوئہ ماروت
 فرما آما جہنم لاینام آہر وزخ جہرہ حلام

باب دیگر ذکر زبانہ جہنم

یمن سقر بکرہ بیان زبانہ سقر بکرہ بیان
 بیان کر دت راو معتبر زبانہ سقر پے نوزدہ نفر
 مالک وزخ سالار ایش یکسر اہیت کت غضب کشتان
 ہر یکا جہنم زبانہ آہر نشن بکین چو خوف خطر
 زبانہ آہر زار و ح دایم جہنم پے ہر حد ب
 کل و احد جہنم اہل اوں جل زار بکار و زار

تمام غضبانک اودان به یکبار
 در رخ به بیت بنفش قور
 جوشان چون برق دندان شاخ
 لب زیشان یاد پشته سیا
 شاره آهر به دهن جاک
 بنفش رحمت بار
 حکم کرد مالک سالار
 بهر آن دوزخ چرمی کنه کار
 هر یک چل از ارکیش یقین
 سپهر جهم زار یو کرین
 به خوف دوزخ کیش صد
 ذکرشان موبالته الله
 مالک بیت مرا چو بنار
 بکرم به بند اهر کنه کار
 درو جلبد آتش سیاه
 یکسر مشغول ذکر الله
 به طور بادین اود دیوانه
 غافل نمیان به ذکر غفار
 مالک بغضب چون دیو لیسان
 یکسر بیان دل زار یو پریشان
 به یکبار ایشان یکشان بنار
 به دهن آهر شعله شعله
 کافران غرق تا چهل تن
 به ناز سیاه هم بخزین

نور کافله

نور کافله بعضی تازانو
 بعضی بسینه بعضی تکرور
 دخی که آتش مباد و برو
 مالک ناز و روش بسو چو
 مرا چو سجدهش بدن به فقا
 بنور و شش بسو چو بنار
 دلش نموبسو چو تباب
 به روز مهرش بین پر پر
 پاش فراوان شفا انبیا
 اهل جهم روشن من سیاه
 چشم من کبود شد و نیر
 بدن چون خیز ز کشت کوفه
 مویش چو کز صد اوج کجا
 هر یک یانه هم تاریک تار
 شکشان پرن به مار و عقرب
 بدن و نش اود بغضب
 پوستشان کمر سو چو بنار
 هم پوستی دیگر میوز و کمار
 بانش کون پری اهل دین
 به نفس کلام به آیه شیرین

کَلَامًا فَصْنَعَتْ جِلْدُودَهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جِلْدُودًا غَيْرَهُمَا لِيَدْرِيَ
 فَوَالْعَذَابِ

سوره النور

رحمت نزاران هم نین قرار
جه تاب سوزش شراره آو
چاره نزاران کړن ناو
کس جه حالان نین خبردار

باب فی ذکر خروج الامم من النار

بیانش کون سیدالار
اقتم بے نبو جه نار
مبو بانو هر کس پروبال
جه بین آتش هفت هزار سال
تد نزاران ماچان یاقت
جه بین آتش هزار یو فغان
تد نزاران ماچان یا احمد
بحکم قدرت پادشاه صمد
یکم نزاران هزار یو کرین
ناوار مکملان ارحم راحین
بجو جهش مجو غوغا
فرما جبرئیل تو بشو بار
ماشاکرمت رسول
حالان برانه نیک تپایل
مشو بدوزخ جبرئیل رهبر
دیاکه مالک جه باله منبر
توضیع کرد چنی جبرئیل
هوریز مالک او په دلیل

بجه تان

په جه آمانی بی جا کر مکان
واش آمانم سیر تپان
مالک بویش حالان نین
ناوار کړن نینان په دنگ

سهر چیشان سوچو بار
دل ورویشان بین نکره ار

جبرئیل ویش مالک سور
سهر پویش دوزخ لایره و بر

سهر پویش لدر مالک اویا
جبرئیل نگاه کرد بخلوقات

جه شوق قوله نور جبرئیل
اقت بین روشن جه زاریو دلیل

واتن مالک اشخص نورین
کین دینا نین دینه این

واش جبرئیل بحکم صمد
ومیش ناوار پر محمد

مکنو نایش اسم محمد
فرما کړن ماچان یا احمد

کړن کره وراک بیضا
ماچان ای اخی سیدالار

عرض حالان و چه برول
اقت تمام یکسره بین ملول

بوچه پیش ش شفاعت کوش
په چه ایت کون فلاموش

شی بداد و جبریل سلمه
 فرما بجبریل حال امتان
 عرض کرد یارب جاشا فری تنک
 دوباره فرما جبریل خوشخو
 عرض کرد یارب خالق امتان
 بعلچه پیش رسول در پیش
 فرما شو بکدام کان شفاعت
 جبریل بخیرین برآید ملول
 جبریل رسول بد بصد ناز
 و آتش بر رسول سلمه علیک
 رسول نگاه کو جبریل زار
 و آتش باخی پیش من جار
 یاد ابی بختیار پادشاه غفار
 چه خبر دار که بگو بیان
 چه ذکر ابری نمان بید نک
 چه سفارش بکردن تو
 و آن یارونه حال امتان
 چه چهره است کون فلکوش
 اگر نکیانی بهوضیعت
 لوا بخدمت حضرت رسول
 چه پای طوبی نشن بد لوا
 شای براق سوارای و می لیک
 مرزا اسیرین دانه غرور
 چه مکرری بی نومه زار
 یاد ابی بختیار پادشاه غفار

یاد ابی بختیار

ایش داوود جبریل شتا
 چه بین آتش است بشو
 مات ملول به رسول سرمد
 زار بود کین کان شفاعت
 رسول تباعیل هو ریزا و یا
 ویش کنایه ک بیده نناک
 حدو شاک نام بی قیاس
 نه آما جشاه به باک
 هر چه دوا کردی قبول
 رسول عرض کو بشاه جلیل
 فضل و جنتش می آورد نثار
 چونکه مکرری به طور شفاعت
 بخشام کنایه ک بکسر رحمت
 چه آتشان جبریل کباب
 یکسر سلامش کیان تو
 دیش صد امید ما چان یا احمد
 جو این با لبتیک یا انت
 لوا بدیون حضرت خدا
 حدو شاک کو شاه به باک
 آوردش بکار رسول اناس
 فرما بار کسر هر دانه خاک
 هو ریزه جفاک تو بکر ملول
 حال اتم باین کو جبریل
 فرما رسول حبیب ناز
 بخشام کنایه ک بکسر رحمت

مدارا که هر تا که سقر
 اولی رحمت باوره و بر
 رسول سرور سجا طرکش
 لواط و فرخ است کا آزاد
 مالک رسول دانا و پیشوا
 بوسادت با رسول بعد ناز
 فرما مالک دیده کیان من
 یاکش که کون آستان من
 عرض کو یار رسول مان بخت
 هفت هزار سال بی زیاده کم
 و بار فرار رسول سرور
 سرپوش فرخ لا بره و بر
 مالک سرپوش بوت او کنار
 سکه کیشا نو جبار رسول سالار
 شوق نورا و دوزخ کرد روشن
 هر دیش و فرخ کیر و کلشن
 مردم پرسان مالک سرور
 اسخه کین و نه قرص خور
 و شمس محمد سالار محشر
 پسیر است مدیون سقر
 و شمس نفقش نام محمد
 بکون فریاد کیر یا حسد
 بدت و کوشتمان سرا سر روزا
 یاده بغیر یا شاه نبیا

آما زبان

آما زبان رسول سرور
 بحق خدا خالق اکبر
 بزه نیم آما من بجا لقان
 مخرج نموم که احد لقان
 تمامی کیر او آورد و بر
 کشت و نه ز خوال بلکه بیشتر
 برن ایشان فوراً چه او شتاب
 هزار میا و نه به نر اجدو
 شان خوشه کیر شتاب
 چرک و زویشان شورن بر آب
 کشت میان و نه چون من
 روشن بونی ماه چها لهر
 تمام من محبوب کیر و غم
 نپیش ایشان نام جنت
 معلوم بود چه لا اهل انبیا
 ایشان بران چه نارسیده
 مؤمنان نودم کشت کمان ننگ
 شاکرین بشه بجا ک
 ما جان یا غفار شاه بی نیاز
 آنان چمنیان کشت کون ناز
 آوردن بجا حج چنی زکوة
 چه من آه تمام من مات
 غفر غفار جواب اید ما چو
 بشان هر که هر کس مشا

چهار چرخ برون باورن پخی و تیان بر بر و شرف و شوق
 مؤمنان یکسر کیف بشوق نشان بهشت بدله پر دوق
 هر که توش راورد او ست تا و بر و شرف نهر اجداد
 غلشک مدان بران جنت دوباره ما جان قار قدرت
 هر چه تو را آوردیم بجا بعضی ترنا که به نار سیاه
 که در خطب پادشاه غفار هر که ایش بندۀ یکدیگر
 بر قطبش یابیده و نیار یاقوت ذره برار ان به نار
قوله تعالى ان الله لا يظلم شيئا
 شایسته نشان او بسینا برارن یکسر به نار سیاه
 جود ما چو خالق الاله تمام تکای مؤمنان انبیا تمام
 هر که پوشش آوردن بجا بلکه رحمت خالق اله
 بعضی همان به نار سیاه یکدفعه کاری پر رضا خدا

او را کرده بان به دنیا فانی ناوردن بجا امر رحمان
 چونکه یکدفعه پی رضای خدا کار ایشان کردن او را به دنیا
 فضل و جنتش راورد و بگوش به دریا رحمت کرد و فروش
 خدا رحمت ایشان دانهات لون بدون نامهر الحیده
 ویشان ششورن به امر خدا کشت بران جود مجرب زیبا
 چنان بونیه یاقوت درو شو یک کشت لباس بهشت پوشو
 هر که طریقه طلب نکردن یانه خداوند از لوش کردن
 کشت اهل بهشت چلی دنیا نامشان بران بعین اله
 سجد بران شاه اقدس چهره ان چنان مذمت کس
 ابد به جود خالق کسبه رضا کس خلی جنبه زیبا تر
 نشان بهشت بشاد و بذوق به کرد نشان هر که یک طرف
 وقتی مؤمنان مویان ایشان تا حضرت مودن ایشان

قوله تعالى ربنا هبوا الذين كفروا لعلنا نمسكهم

جود ما بام خالق کبر
میدتج وینه قوج ماوران ویر
نه اکرن ای ابرشت
اینکه موتن بدوینرشت
جوده پاچان کردی جهنم
برانان موتن ایندو بدغم
ابرشته نرسن جبروت
بکرن کلکشت مویج موفوت
ابرشته ایوه بان مات
موت موفوت تا بوتان نجات
جود ما بام خالق کبر
نکشن کرن او موتن فر

وَالَّذِينَ هُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

به توفیق پادشاهان
هرشت بهشت بکرن بیان
افرن بیان است جود لوسخید
به ام فرمان پادشاه مجید
هم دار السلام ایوت صر
دیوار درش یکسر صر کور
هم جنات النعیم و جبروت
جنات النعیم او مفره تر

مشتاق

جنات النور او جبروت جد
جنات الفردوس کلا مجیدی
به ام فرمان پادشاه صر
جنات عدن است سرخید
چند قصر و قصر چن باغ و باغات
فانک و سنک او کشت جبروت
قصر عالم یک جبروت خاتر
یک خشت جبروت خشت نفه تر
دیوار جبروت هم جبروت مر جان
هم در و ایوت لعل خشت
نر باغ بهشت میوه بی شمار
نارنج و ترنج انکود انار
بیوشناتو هم جبروت آلو
میوه نهار کن هر یک جبروت
مرغان خوشن جبروت سایدوار
درج موان چن هزار
بلبل سرشت عشق حور یان
دیدشان باب جبروت شور یان
تمام نباتات هم چنی طیران
جبروت دنیا و اهن نمونه آن
نفت بهشت تام و الحاصل
چم دینش نه خطور دل
نه کشتن وصف و کشتن آفر
مواظق قول آیه و شبر

فَاذْكُمْ لَفْسُ مَا اخْفَى لَهُمْ مِنْ قُرْآنِهِمْ جَزَاءً عَمَلًا
 كَمَا تَوَاتَرَتْ

به امر فرمان پادشاه بنیاد سازیان ناهش هین کون
 بخش نخواست خشن پائین به امر قدرت پادشاهین
 نهشته اکت قصور قصور شاخ اولون درخت پر نور
 بهشت بهشت کن سراسر بوینه دنیا پر بوم به نور
 هر چه کن پری یک تار میوه رنگارنگ کنش اودار
 هر چه بهشته کرد آرزو نه او شاخ دار کشت حاصل میوه
 کشت فقر و قبه هم باله خانه یک شاخ طوطی پیش آویزان
 هر چه میوه کلنگ منت یکا کمان میونه جا
 طریقی پر زینت شاخ اشجار پر بهشته آماده و طیار
 هر چه بهشته کرد او بدل نه کشت او طوطی پیش میوه حاصل
 که آرزو

وَلَحْمِ طَيْرٍ مَا يَشْتَهُونَ
 خوشه گندیزد بوینه برق

کرد آرزو و بهشت در چون
 نیایه اودار اسپری راق
 بهشتی زینت رزبان طیار
 بهشت یلش بو بوم سوار
 بهشتی اوجام باب که طوطی لَهُمْ وَحَسَنَ مَا
 اودار له و نش بر سوار
 ویش علیه نوزین پوشش نور
 بهشتی کشت میان جیرا
 ماچان یار بی کین اگوار
 نوا کرد و پادشاه جهان
 چه نیمه شون هر ریزه به جلا
 ایوه چه خواب من اودار آفت
 بهشتی اودار ایوه به زند

اولن نفقه بکدا و سکین
 اولن نفزا اسپان دن بولار
 هر وقت با نسیم بدو نظر
 صد ک لذت شیرین و لکیش
 بونیه چل تنک یاغ موسیقار
 چه یایه اودار هم خوش کوش
 چار جو که نه او هم من جار
 یک نه کافور یک هم تنیم
 جو که چارم پیش ماچان رقیق
 کر خداوندش علام لغیب
 چه سلج غنیدر چه سلج سردر
 اهل جماعت یارین ویندار
 ایوه نخدنه بغض و کین
 ایوه تاوان بشان نیدن
 ورقان او میونه صدا
 ماورنکار هر ورق پدیش
 میوه بعد از یروم دار
 تنک فرش او میسر چه کوه
 به امر فرمان پادشاهی
 یک سبیل او نه عظیم
 باق نه نامنبو تحقیق
 بزان عدد نهرن بی عیب
 چه سل شیرین هم محبوب تر
 هر کس بهشت بیو نظر

لذت

لذت من پی او ده امر شریف
 شش اصل ایمان پنج رکن سلام
 هم امر معروف نهی بهر کس
 دل و زبانش بیوطلا بق
 بکرو نماز او و به ریا
 هر که بنانو او به نصیت
 خشوع و رکوع سجود و قیام
 باور و بجای یک به تمام
 جود و زکاة و کرم دوستی
 فرخنده و محظوظ کاجه نامحرمان
 قلبش کرونرا نهو لطیف
 باور و بجای آب طریف
 بیو زبان تمام خاص و عام
 بقول و به فعل بدل بی خطر
 تا چنی بهشت او بهولد حق
 شریط و رکن او باور و بجای
 صبر و شکرش به نه نصیت
 این رویه رست خدا رستی
 دایم مشغول بودن کس سبحان
 چه نص قرآن بی آیه شریف

اِنَّ السَّالِکِیْنَ وَالْمُسَلِّمَاتِ وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
 وَالْقَائِمِیْنَ وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِیْنَ وَالصَّادِقَاتِ

وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّالِّينَ وَالصَّالَّاتِ وَالْخَافِضِينَ فِي وُجُوهِهِمْ
وَالْخَافِضَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا **سورة النور**

اجر عظیم چندی غایتی نوابش فرین بے نهایتی
سوزانان یاران و لبند اجرش تعظیم فرمان خداوند
جریان اوزبان کرین بند کس نرا فزاید چون و پسند
کر خداوند تاکتینا کرد اجر عظیمانه علمش و یرد

باب فی ذکر ابواب الجنة

بانام جنت باورین به یار پهلایان تابان دلدار
مشت باغچه شیرین بهار جنت بری نوزمان بی مزه منت

هر باغچه

هر باغچه دو درتید اقلاردن ما بین درکاش زمین آسمان
دروانه درکاش یکی به طلا یکی مرصع به امر خدا
در خونتشت درماتید بر کمر نمان بویرو پیدا
دروانه اقر به زر سازین پری گذر کا جمع مرسلان
دروانه دوم به در و مرجان شهیدان چنی جمع سخنان
باب مصلین زبر حدسین کیلان بشاد مذورن حوض
چوارم جا که پاکیزه تنان به یاقوت مرصع بین نمایان
پنجم مرصع چنی جلایر پی روزه دالان بکران گذر
ششم سازین یکسر بهر جان پی عبور بهر جمع حاجیان
هفتمین بهر لعل سازین تمام پر غازیان کشت بشادگان
دروانه هشتم یکسر بهر کوهر سازین با بر پالشت اکبر
جا که گذر کا کشت توبه کاران مشغول به ذکر صبا و ایوان

خط شیرین چه او نویسان
 برید قدرت پادشاهان
 اَمْرًا اِلَّا اِلَهَ الْهٰن
 و مُحَمَّدٌ سَوَّلُ الْهٰن
 رسول سرور چه درج و دان
 ایشان بیان کوه پرستان
 هر چه هر کس میرو وضو
 باور و بجا کشت لوابا و
 دستش میور کرد و دعا
 دست چاش نگاه بسما
 بخشنه ای دعا شریف
 بوانو بقول رسول لطیف
 هشت در کاجت پیش برکنار
 هر کام میش بود بر و بش
 اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ
 اَنْ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
 مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُنْتَظَرِيْنَ
 وَ اجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ سُبْحَانَكَ اَللّٰهُمَّ
 وَجَّهْ لِيْ اَنْ اَتِيَنَّكَ اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوْا بِكَ

رسول فرماون

رسول فرماون زمان دیندار
 پاشان کرو پادشاه غفار
 جبول و غایط چه میفوق نفاس
 بغم و منجر چرک هم بوقیاس
 آب من نه خون و لد
 به امر فرمان پادشاه
 ایشان هر عین نشان لوبان
 کشت میان بنه کور چه کنا جان
 حیدر چه قول رسول سرور
 یانش کردن را و معتبر
 عالمی اکبر خدا جهان
 روح عین چارنگ سازن
 سرخ و سفید هم سبز و بنر
 مشک و زعفران کافور و الورد
 پاشان چه باقوت ترا که زانو
 جزا فواین زعفران بود
 سرش چه منبر کردنش کافور
 اتخون او سازن چه بلور
 هیچکس ناوین بغیر شوشان
 شوش چه بوشان مست شوش
 کوشت پرست و تمام بی وینه
 شوهر چه ایشان وینه آینه
 شوهر چه ایشان بهر نمایان
 او چه شوهر تمام من عیان

اعلم

بدین بهمان هر دو شان بید
 حور کشت عیب قامت هم پاک
 اگر قطره وزن ند نیا
 روشن موبین زمین و سما
 هر یک به بازن هر دو در جان
 تا به دست شان لعل چشمان
 پاشاده خال کشت به طلا صاف
 بکشته شده لعل و زبر جسد
 بی زرق و زینت تمام حریان
 حدیث دیگر رسول پاک جان
 قول غزالی که نشر بیان
 هر کسی که در روزه رمضان
 باور و بجا کشت شروط آن
 جنت ویش پادشای سبحان
 همقار و به به خوشبوی آن
 کشت نیک چادر در او مزار
 پاش فراوان پادشاه غفار
 هر یک همقار کشت با قدرت مر جان
 هر نخت هزار فرشته پاک پر جان
 کشته

کشت عطا کردن قادر رسان
 پر گیرنده روزه رمضان
 حور مقصودش فی الجواهر
باب فی ذکر اهل الجنة
 رسول سرور پادشاه لولا
 سوار شدن نه عطره افلاک
 ایدش بیان کرد به درج دمان
 و خفی مؤمنان شان به چنان
 چهل صراط مورین به سخت
 شان بصحرای بچندی درخت
 چشمه جاری نسیه هر دار
 مؤمنان نوجا گیران قنار
 پیچی جبراد اکیشا شان رخت
 کرامت شانه صحرای قیامت
 تمام لاکن پر قطره آب
 مؤمنان بشاد نه یک چشمه آب
 هر چه او آواید البسینه
 سبزش مبد پاک به بغض و کینه
 به بخت حسد هم به خیانت
 یکسر میان پاک او جمعه است
 برو خشی او آواید و بشکم
 نه چرک و نه خون نه بول نه بلغم
 تمام بهمان پاک به عیب و علت
 هم بهمان رحمت به کشت شفقت

نچشده دكرويش مشورن
 يکسره بان پاک بويي خورن
 روشن روشن چون بدر منير
 بوشان و نيزشک پوشش خور
 جود ما چو خالق اکبر
 بخودت کارن بهشتي کير
 هر يك باورن حله نورين
 چني بر آسمان بزمين
 ميان پوشيد از چه بايه اودار
 پوشان مژگنت بهان سوار
 کشت دغل بهان نقص و ايوان
 هر کس ملک ويش بشاد گمان
 بهر سري بهاد فرشت ل بيز
 بهر قهری نيه بهقاد چه سير
 بهان به فرشت کی خور عين
 نشتن به شاد بغزو تکمين
 لک کيمو او بکنو بزمين
 روشن کرو سماء سرزمين
 بهقاد حله پوشيان نور
 کل واحد حولان د لبر
 تاه حله پارچه استبرق
 قلقت ايشان قدیک ورق
 کشت چني نوشان تمام بر لخواه
 بهر جر نعمت محمد لله

الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا
 الارض نلقوه من الجنة حيث نشاء فننعم

اجر العالمين
 سوره زمر

جود ما بغضل پوشش عمار
 لقای ذلت حق پيش نيل
 و ان لقاء الله تعالى في الجنة للمؤمنين حق
 زنان دنيدار کيسره بهر بهت
 بلبقا خدا تمام بهان ست
 بهشت ساق کشت حزين
 جزشک نين به اين وجه آن
 خواهران دين دشم بهان
 روان به پوشش به نامحرمان
 بلکم به الحاف في دشت سبحان
 ايوه شاد بان بروضه رفيعوا
 نونيان مودان بغير چه محرم
 چني خويان بيان بها
 موم
 اگر بونوروتان نامحرم
 موبوسو چا کشت بجهنم
 رضا شوهر ملک باوران بجا
 شايد شاد بان بلبقا خدا

ارار شوهر ناوران بجا صد سال سوچان بنارسیاه
 بر زن ماره ویش با زمال ویش بخشو بشوهر د نوادر ویش
 شوهر کرد شاد پی رضا خدا خداوند بوش در ویش خجلد
 بوشه او زن غیر و منت لکر بنر و سبو معصیت
 او بخشین او بیچ نزار و سو تو ایش نین نزار کا معبود
 شوهر ایشان کشت به متنا شکات کردن بلقاهی خدا
 با چان یار پی پلشی عظم زمان امیر چان کر کر م
 خداوند فرما بوجبه زن توان بریان کشت ویره زن
 بشان بدین شوهر بوش عیش و نوش کردن تمامی دلکش
 زمان عرض کلان بشاه اکبر با چان یک ساعت مملکتان بدر
 تا اینه کیر کریم تن تو بلکه به پیج حیر کشت جملقا تو
 خدا سوزان زن پاک تن چند و فتن ایوه نه بدار کن

ماچان باره

ماچان یار بی نیمه یک ساعت جدید ار تو اینه کشت رحمت
 بند آ میو جبه شاه منان هشتاد سال است کشت رحمت
 میان بد ما بخوف اندیش هر کسی شو بکمان ویش
 نو بیج وینه موت ایچ مروت بقول النورم آخر من الموت
 اهر برشته و بی کفتگو ماچان نزاران او بیچ نو
 نه پرچ و زرش نه مو بدن بیچ مو نین جو ما و او سکن
 اما که مردن هر یک خطا سبزه جدائی سبیل چون سبیل و خبر
 کشت جرد و مردندیکه نه جان بکسلان بشاد نروضا ز نوا
 جمل زن وینه شولم خود هر رو تو نشان موزیا تر
 حورای مبان هم نهدر کاره زمان دنیا چه امرن سالار
 شوهر ایشان به بغض و نزاع هر رو چنی کشت کرد جماع
 هر رو مبان بکر بحکم قادر جمل و جیف پاک و منظر

ابدال بکشت بعیش و شوق
چرخ و تویران بشاد و بدوق
هیزن جردنیا کرد و خوشور
درم اوزن بشوی آخر
بهشت آزار کبشتی سالم
بقدر وقت بونی لوم
هر یک شست ز بلع نام الاشان
او بالا بلند صاحب کالاشان
کشت پیونغان هم مردن پیر
هم صاحب آزار پر مجرور
بلک و خرام نابینا و کور
ایشان بهشت کرم عبور
برام خدا برید قدرت
اینان تبدیل زبان بصحت
سی و سه ساله زبان عمرشان
بحکم فرمان پادشاهان
هر وقت آرزو کلان پی طعام
ماوران طعام هفتاد غلام
هفتاد طبق دریا قوت شکر
هر طبق تدا هفتاد هزار ظرف
جمل قرآن به آیه شریف
مکرویان طرفان طریف

و لطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب فیها

المنه

ما تشبه الا نفس و تلك الا عين و انتم فيها
خالدون

هر طرف تدا هزار دفع طعام
بی آب و نجته بر شین جبهه
چرخ و تویران اولاد صغیر
منوشان بشاد کشت بر بل پیر
فصل شرکان چینی کافله
حضرت مکران کشت برونان
یارب بجابت و صبر رتبت
دعا مکرون به قبولت
محمّد چینی جمع مسکن
اول بخشه پیمان ایمان
کیان کیشان ملک بکر آسان
جبهه بقیاض نریمین هراسان
برین جوب بکرو سکر
جبهه بل صراط بیدرین و بر
برجت بیت پادشاه غفران
دخول بین بیکر بر و صبر رضوان
بزار و دود و دود هم شش
چینی چهار ماه کتاب بی غش
عشر آخرین ربع الدهر
یا ولایه انام کتاب فاشه

نیزان در روز و نوزان سلام
نیزان در روز و نوزان سلام

مجلس اول

از این کتاب در تاریخ ۱۳۰۲

از دهرم شریف و زردم را در خانه
از دهرم زردم را در خانه

محمود که در این روز
از خود جدا شد و در این روز
از خود جدا شد و در این روز

الكرغند محمد امان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۶۰۱۰
۲۸۷۸

Handwritten text in Persian script, mostly illegible due to fading and bleed-through. The text appears to be organized into several lines or paragraphs.



